

است برای من مجهول است، و شاید از ناحیه اشتباه کردن حجاب اسلامی به حجابهایی که در سایر ملل مرسوم بوده است باشد. ما در این باره بعداً توضیح بیشتری خواهیم داد.

● شاید وجه آن، مبالغه در پوشیدگی زن است که در حد حجاب مدوح است، و تعبیر استاد در اینجا پسندیده نیست، تحریک مردم است علیه متدینین. □ مثل اینکه علیه اسلام هر چه صورت بگیرد مانعی ندارد، فقط کاری که نباید بشود این است که خاطر مبارک آنان که دانسته یا ندانسته اسلام را مسخ کرده‌اند رنجه نشود و غبار کمی هم بر اعتبار و حیثیت آنها نشیند. (۱۲)

○ اول از تیپ خودم که روحانی هستم مثال می‌زنم: اگر یک روحانی برای خودش قیافه و هیكلی برخلاف آنچه عادت و معمول است بسازد، عمامه را بزرگ و ریش را دراز کند، عصا و ردائی با هیمنه و شکوه خاص به دست و دوش بگیرد، این ژست و قیافه خودش حرف می‌زند، می‌گوید برای من احترام قائل شوید، راه برایم باز کنید، مودب بایستید، دست مرا ببوسید.

● ممکن بود از روحانیهای متظاهر به روشنفکری و تجدد متال زده شود که در این زمان مناسبتر است چون عوامفریبی عصر حاضر در این شکل قوی‌تر است.

□ شما یک مثال پیدا کنید تا اضافه کنیم. خیلی خدانشناسی است که انسان از این نظاهر و رباها که بر احدی پوشیده نیست، به خاطر اعصاب صنی دفاع کند. (۱۳)

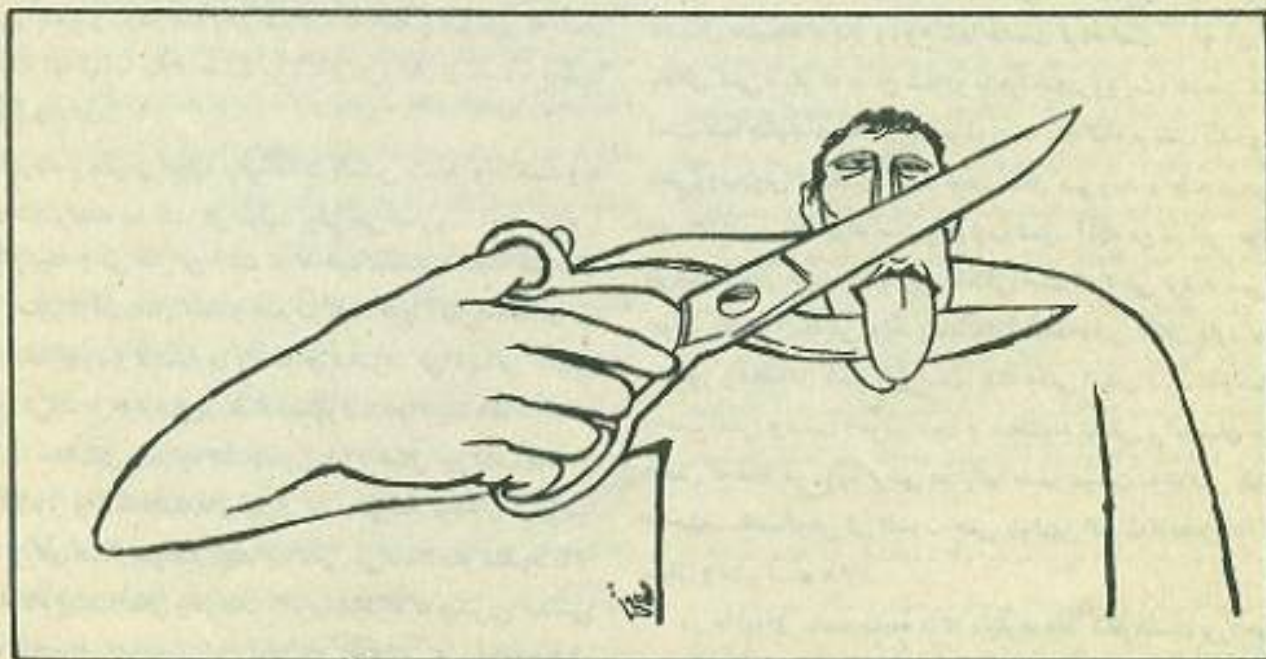
○ این مطلب را توضیح می‌دهیم که ما این مسأله را از نظر

خودمان بیان می‌کنیم و استیاض خودمان را ذکر می‌نمائیم، و اما هر یک از آقایان و خانمها از هر کس که تقلید می‌کند عملاً باید تابع فتوای مرجع تقلید خودشان باشند. آنچه ما می‌گوئیم با فتوای بعضی از مراجع تقلید تطبیق می‌کند و ممکن است با فتوای بعضی دیگر تطبیق نکند (هر چند فتوای مخالفی وجود ندارد، هر چه هست به اصطلاح احتیاط است نه فتوای صریح). غرض ما از این بحث این است که شما با متون اسلام از نزدیک آشنا شوید و به منطقی متین و محکم اسلام مجهز گردید.

● این جمله ایهام می‌کند که دیگران شما را از آشنا شدن با متون اسلام مانع می‌شوند. اینگونه جملات بسیار زننده است و مردم را نسبت به فقهاء بدبین می‌سازد.

□ چنین مفهوم‌گیری نمی‌دانم در اصول، چه نامی دارد! اینها بیانه‌گیری است. سبحان الله، سکوت دیگران و توضیح و تفسیر مسئع نکردن آنها سبب بدبینی مردم نمی‌شود، اما اینکه بیچاره‌ای جان بکند و بعد بگوید می‌خواهم شما از نزدیک با اسلام آشنا شوید موجب بدبینی می‌شود! اگر اینها بیانه‌گیری برای افترا نیست پس چیست؟ فرضاً بدبین کند، به پیشنهادها بدبین می‌کند نه به فقهاء.

○ بدیهی است تنها خواندن رساله‌های عملیه و آگاهی بر متون فتواها برای این منظور کافی نیست، بحثی استدلالی، هم از جنبه نقل و هم از جنبه فلسفه اجتماعی لازم است. این جهت است که این بحث را بر ما ضروری و لازم کرده است و این است محرک ما در بحث استدلالی با بیان ادله و مدارک این مسأله.



قصدها این نبوده و نیست که خدای نا کرده به تضعیف روحانیت راستینی بپردازیم که در سنگردفاع از اسلام همیشه سپریلای متحجرین بوده اند. بلکه تمنای آن داشته ایم و داریم که به نسل جوان (حوزه و دانشگاه) نشان دهیم که همیشه «مصلحان» و «محبیان» از پشت سنگر، هدف آماج حملات متظاهرین به دین بوده اند و هستند.

خضوع هم پرداختن وجوه به چنین افراد بی هنر و بی خاصیت باشد که متأسفانه کم هم نیستند اگر چه افراد صالح در میان همان پیشنهادها هم زیادند. من در کجا ادعا کرده ام که فقط من خدمت می کنم؟! چرا اینچنین دروغها می بندید؟! خدا از شما نخواهد گذشت. آیا این گناه است که یکی خدمت کند و سبب گردد که مردم به بیکاره ها توجه کمتری کنند؟! (۱۴)

○ ما فعلاً در این مقام نیستیم که آیا زن در درجه اول باید به وظائف خانوادگی عمل کند یا خیر؟ شک نیست که ما طرفدار این هستیم که وظیفه اول زن، مادری و خانه سالاری است.

● اگر شما طرفدار این رویه بودید حجاب وجه و کفین را محبوسیت زن نمی دانستید، زیرا منظور از محبوسیت همین مادری و خانه سالاری است.

□ مفهوم این تعبیر که با «اگر» و فعل ماضی بیان شده این است که نیستید و نفاق می کنید. در پایین صفحه هم نوشته اید دکتر... (که شما را معالجه کرده است) نفاق است. آری این است پاداش کسی که بیش از ده سال صمیمانه به فکر و روح شما خدمت کرده است (۱۵) و آن است پاداش کسی دیگر که به تن شما (و ظاهراً بدون ویزیت) خدمت کرده است. شما چگونه به شخصی به صرف اینکه یک گناه مرتکب شده و زلی مینی ژوپ پوش استخدام کرده تهمت نفاق می زنید و چه مجوزی دارید؟! این نسبتها حرام است و موجب فسق. آنچه من در این حواشی می بینم آنتدر خالی از موازین اخلاقی است که گاهی تردید می کنم جواب بگویم. اینکه می گوید رعایت این فلسفه وقتی امکان دارد که زن محصور و محبوس باشد غلط است؛ بلکه وقتی امکان دارد که رعایت واجب (ستر) و سنت (حریم) شود و هیچگونه توفقی بر آنچنان ظلم فاحش که فقط در مورد برخی مجازاتها ظلم نیست (واللآسی بیالین الفاحشه... فاسکوهن فی البیوت حتی یتوفیهن الموت اویجعل الله لهن سبیلاً) و جایز است ندارد. (۱۶)

در جامعه ای مانند جامعه ما که معیارها فقط شعارهاست پر روحها و معناکاری نیست، و جامعه ما از نظر شعار... و برعکس از نظر شعار علوی

● اولاً مردم بی اعتقادی که بر دستورهای اسلام اعتراض می کنند به این مقدار از بیانها که از آقای مطهری صادر می شود قانع نمی شوند؛ ولی نرضی عنک البهود و لائنصاری حتی تبع ملتهم. شما برای جلب آنان به اسلام می گوید اسلام مانع ورود زن در اجتماع و رانندگی کردن و فرزندگی کردن نمی شود و دستورهای خانه نشینی زن را به عنوان توصیه های اخلاقی و امور غیر لازم، از اسلام حذف می کنید؛ ولی آنها به این قدر قانع نمی شوند؛ از شما توقع دارند که تمنعات جنسی غیر از زنا را نیز حلال کنید و اگر در این مرحله هم تسلیم آنها شوید پیشنهاد می کنند که چه مانعی دارد که زنا با فرض جلوگیری تجویز شود و علم جرا. حقیقت این است که هر سخنی را هر کسی نمی پذیرد و برای این ابتکارها و اعتراضها ریشه هایی غیر از ندانستن فلسفه احکام اسلام وجود دارد. قال تعالی: ساء صرف عن ابائی الذین یتکبرون فی الارض بغير العلم، و ان یروا کلی ایه لایؤمنوا بها، و ان یروا سبیل الرشد لایتخذوه سبیلاً، و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلاً، ذلک بانهم کذبوا باياتنا و کانوا عنها غافلین. ثانیاً شما با وارد ساختن متدیین به دلائل احکام و ظنی ساختن آنان خوب است که آنان را در برابر اسلام و بزرگان اسلام متواضع کنید نه آنکه با تعبیرهایی که نشان می دهد که تنها شما به اسلام خدمت می کنید و بس، آنان را نسبت به دیگران بدین و گستاخ کنید.

□ مردم از مادر بی اعتقاد نژادیده اند، بالعکس متمایل و علاقمند و به نوعی معتقد زایلیده شده اند؛ کمال مولود یولد علی الفطره... آنچه مردم را بی اعتقاد کرده و می کند این است که تا خود مستند به سائقه فطرت و مطابق دستور قرآن تعقل کنند و بصیرت یابند فوراً آنها را مصداق ان نرضی عنک البهود و لائنصاری و مصداق ساء صرف عن ابائی الذین یتکبرون فی الارض قرار دادیم. کدام دستور اسلام را العیاذ بالله ما حذف کرده ایم؟! خدا دلیل و بیچاره کند تهمتزن را. اگر امثال این کتاب که تقدم فلسفه اسلام را بر همه فلسفه های بشری ثابت می کند مردم را در برابر اسلام و بزرگان اسلام متواضع نکند چه کتابی می کند؟! مگر مقصود ما از بزرگان اسلام پیشنهادهای و جوهرات بگیری باشد که کوچکترین خدمتی به اسلام نمی کنند، فقط خوب مال امام را مستهلک می کنند، و مقصود از

است و از لحاظ روح و معنی ضد علوی. وای به حال کسی که بخواهد مانند علی صراحت و صلابت به خرج دهد و اسلام را بر مشایخ آنجا که تعارض پیدا می‌شود، مقدم بدارد و شعارش این باشد: ان الحق و الباطل لا یفرقان باقدار الرجال، اعرف الحق تعرف اهلته. من خواستام با ارائه... آینه به دست خشکه مقدسان بدهم... و بپهنند که از دست امثال آنها چه بر سر مسلمین آمده و می‌آید. آری جامعه ما جامعه شعارهاست نه جامعه مبادی و حقایق...

این فکر که زن فقط و فقط باید در کنج خانه محبوس بماند و حتی با حفظ حریم و رعایت عفاف هم از علم و از هر کمالی الزاماً باید محروم بماند و کاری جز اطباء شهوت مرد و خدمتکاری او ندارد... که علاوه بر اینکه با اسلام جور نمی‌آید بر ضد عواطف انسانی است. به طور کلی افرادی که به دین می‌گروند و سپس بیرون می‌روند از افرادی که از اول گرایش پیدا نکرده‌اند خشن‌تر و ضد انسان‌تر می‌شوند: زیرا دین به حکم نیروی عظیم خود همه عواطف دیگر انسانی را تحت الشعاع قرار می‌دهد و اگر رفت همه آنها را که در خود هضم و جذب کرده بود نیز با خود می‌برد. این است که افرادی که زمانی متدین بوده و سپس بی‌دین شده‌اند از بی‌دینهای اولی خشن‌تر و بی‌عاطفه‌تر و خطرناکتر می‌شوند.

اما خطرناکتر از این طبقه، متدینان منحرف شده و کج سلیقه خشکه مقدس‌اند. این طبقه علاوه بر اینکه عواطف انسانی‌شان تحت الشعاع عاطفه دینی قرار گرفته و از تأثیر مستقل افتاده، نیروی دین به حکم اینکه منحرف شده، اثر خود را نمی‌بخشد و از آن طرف چون زایل نشده و به صورت الحرافی کار می‌کند به همان قدرت که مقتضای نیروی دین است فعال است. اینها دیگر از هر سبع خطرناکتر و وحشتناکترند. تاریخ نشان می‌دهد که بی‌رحمانه‌ترین جنگها، کشارها، زجر و شکنجه‌ها به وسیله خشکه مقدسان صورت گرفته است. بزرگترین نمک‌شناسی‌ها را اینها انجام می‌دهند زیرا بحسبون انهم یحسونون صنعا. جنگهای صلیبی، جنگهای خوارج، حتی فاجعه کربلا، ساخته دست این طبقه است... (۱۷)

«هر وقت جاهلها و نادانها و بی‌خبرها مظهر قدس و تقوا شناخته شوند و مردم آنها را سبیل مسلمانی عملی بدانند وسیله خوبی بدست زیرکهای منضعت پرست می‌افتد. این زیرکها همواره آنها را آلت مقاصد خویش قرار می‌دهند و از وجود آنها سدی محکم جلوی افکار مصلحان واقعی می‌سازند» (۱۸)

«در طول تاریخ اسلام می‌بینیم هر وقت مصلحی به خاطر مردم و اصلاح وضع اجتماعی و دینی آنان قیام کرده است و منافع سودجویان و پیدادگران به مخاطره افتاده است، آنها بلافاصله لباس قدس پوشیده‌اند

و به تئوری و دین تظاهر کرده‌اند» (۱۹)

۳- برخورد حوزه با حضرت امام، عرفان و فلسفه و زبان خارجی:

حضرت امام ماجرا را اینگونه شرح کرده‌اند: «بیاد گرفتن زبان خارجی کفر و فلسفه و عرفان گناه و شرک به شمار می‌رفت. در مدرسه فیضیه فرزند خردسال مرحوم مصطفی از کوزه‌ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند، چرا که من فلسفه می‌گفتم» (۲۰). «خون دلی که پدر پیرلان از این دسته متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است» (۲۱). «و آنقدر که اسلام از این مقدسین روحانی نما ضربه خورده است، از هیچ فتر دیگر نخورده است» (۲۲).

«روحانیون وابسته و مقدس نما و تحجرگرا کم نبودند و نیستند... امروز عده‌ای با زست تقدس مآبی چنان تیشه به ریشه دین و انقلاب و نظام می‌زنند که گویی وظیفه‌ای غیر از این ندارند. خطر تحجرگرایان و مقدس نمایان احمق در حوزه‌های علمیه کم نیست و طلاب عزیز لحظه‌ای از فکر این مارهای خوش خط و خال کوتاهی نکنند، اینها مروج اسلام آمریکایی‌اند و دشمن رسول‌الله. آیا در مقابل این افعی‌ها نباید اتحاد طلاب عزیز حفظ شود» (۲۳).

چرا امام راحل در ماههای آخر عمرشان با این تمایز تلخ و دردمندانه طلاب را هشدار می‌دادند؟ اگر خطر جدی نبود و نیست چرا امام به یکی از بزرگان حوزه نوشت: «شما را نصیحت پدرانه می‌کنم که سعی کنید تنها خدا را در نظر بگیرید و تحت تأثیر مقدس نماها و آخوندهای بی‌سواد واقع نشوید، چرا که اگر بنا است با اعلام و نشر حکم خدا به مقام و موقعیتمان نزد مقدس نماهای احمق و آخوندهای بی‌سواد صدمه‌ای بخورد، بگذارید هر چه بیشتر بخورد» (۲۴).

امام آنقدر از دست «تحجرگرایان و مقدس نمایان احمق در حوزه علمیه»، «خون دل» خورده بودند که به هیچ وجه نمی‌توانستند آنرا فراموش کنند و آرزو داشتند تا نسل جوان (در دانشگاه و حوزه) را در خون دل خود شریک سازند. لذا بعنوان یکی از اصول بنیادین و اساسی تدوین تاریخ انقلاب، که باید مورخین در تبیین تاریخ انقلاب در نظر گیرند، نوشتند: «شما باید نشان دهید که در جمود حوزه‌های علمیه آن زمان که هر حرکتی را منتهی به حرکت مارکسیستی و یا حرکت انکلیسی می‌کردند، تنی چند از عالمان دین باور دست در دست مردم کوچک و بازار، مردم فقیر و زجر کشیده گذاشتند و خود را به آتش و خون زدند و

از آن پیروز بیرون آمدند<sup>(۲۵)</sup>... شما باید به روشنی ترسیم کنید که در سال ۲۱، سال شروع انقلاب و مبارزه روحانیت اصیل در مرگ آباد نجر و مقدس مآبی چه ظلم‌ها بر عده‌ای روحانی پاک باخته رفت، و چه تاله‌های دردمندانه کردند، چه خون دل‌ها خوردند، متهم به جاسوسی و بی‌دینی شدند ولی با توکل بر خدای بزرگ کمر همت را بستند و از تهمت و ناسزا نهراسیدند و خود را به طوفان بلا زدند و در جنگ نابرابر ایمان و کفر، علم و خرافه، روشن فکری و تحجرگرایی سرافراز ولی غرقه به خون یاران و رفیقان خویش پیروز شدند<sup>(۲۶)</sup>.

آری نسل جوان باید بداند که در «مرگ آباد نجر و مقدس مآبی» و «جنگ نابرابر روشنفکری و تحجرگرایی» امام و یارانشان محکوم به «جاسوسی و بی‌دینی» شدند.

آری «یکی از مسائلی که باید برای طلاب جوان ترسیم شود، همین قضیه است که چگونه در دوران و انفسای نفوذ مقدسین ناهم و ساده لوحان بی‌سواد، عده‌ای کمر همت بسته‌اند و برای نجات اسلام و حوزه و روحانیت از جان و آبرو سرمایه گذاشته‌اند. اوضاع مثل امروز نبود، هر کس صد در صد معتقد به مبارزه نبود زیر فشارها و تهدیدهای مقدس‌نماها از میدان به در رفت. ترویج تفکر شاه سایه خداست و پا با گوشت و پوست نمی‌توان در مقابل توپ و تانک ایستاد و این که ما مکلف به جهاد و مبارزه هستیم و یا جواب خون مقتولین را چه کسی می‌دهد و از همه شکننده‌تر، شعار همراه کننده حکومت قبل از ظهور امام زمان علیه‌السلام باطل است و هزاران جان گلت، دیگر، مشکلات بزرگ و جانفرسایی بودند که نمی‌شد با نصیحت و مبارزه منفی و تبلیغات جلوی آنها را گرفت، تنها راه حل، مبارزه و ایثار و خون بود که خداوند وسیله‌اش را آماده نمود... در ۱۵ خرداد ۴۲ مقابله با کلوله لفتک و مسلسل شاه نبود که اگر تنها این بود مقابله را آسان می‌نمود، بلکه علاوه بر آن از داخل جبهه خودی کلوله حیل و مقدس مآبی و نجر بود، کلوله زخم زبان و لفاق و دورویی بود که هزار بار بیشتر از باروت سرب جگر و جان را می‌سوخت و می‌درید. در آن زمان روزی نبود که حادله‌ای نباشد، ایادی پنهان و آشکار آمریکا و شاه به شایعات و تهمت‌ها متصل شدند حتی نسبت تارک الملوه و کمونیست و عامل انگلیس به افرادی که هذات مبارزه را به عهده داشتند می‌دادند. واقعاً روحانیت اصیل در تنهایی و اسارت خون می‌گریست که چگونه آمریکا و نوکرش پهلوی می‌خواهند ریشه دینت و اسلام را بکنند و عده‌ای روحانی مقدس نمای ناآگاه یا بازی خورده و عده‌ای وابسته که چهره‌شان بعد از پیروزی روشن گشت، مسیر این خیانت بزرگ را هموار می‌نمودند<sup>(۲۷)</sup>».

در آن اول نهضت بود، یک شخص سرشناس از این اشخاص گفته

بود که ایرانی‌ها دیوانه شده‌اند. قیام در مقابل محمدرضا و ایستادگی در مقابل ظلم را با تعبیر «دیوانگی»... معرفی کردند آن کاسب یا تاجری که در منزل او بود و از او شنید این را، گفته بود که آقا بعضی از اینها... هم شهید شده‌اند. آن آقای سرشناس گفته بود این از «خریت»‌شان بوده است. آدم که نمی‌رود در توی خیابان مقابل مسلسل بایستد و همان آقای سرشناس پرونده‌اش از ساواک بیرون آمده و آن وقتی که جوانهای ما در خیابانها کشته می‌شدند، انگشت برای سلامت محمدرضا فرستاده بود<sup>(۲۸)</sup>.

راستی چه کسانی پس از انقلاب به مخالفت با درس تلویزیونی «تفسیر سوره حمد» حضرت امام پرداختند و مخالفت و برچسب‌زنی را تا تعطیل آن درس ادامه دادند. راستی چه کسانی نامه‌های تکفیرگونه به حضرت امام نوشتند و خواهان عدم بخش دروس در حضور حضرت «مولانا» دکتر سروش شدند. و حضرت امام پس از دستور تعطیلی آن دروس، توسط برخی از بزرگان، چه پیام مستضعفانه‌ای به دکتر سروش دادند؟<sup>(۲۹)</sup>

امام آنقدر از دست «تحجرگرایان و مقدس‌نمایان احمق در حوزه علمیه»، «خون دل» خورده بودند که به هیچ وجه نمی‌توانستند آنرا فراموش کنند و آرزو داشتند تا نسل جوان (در دانشگاه و حوزه) را در خون دل خود شریک سازند.

راستی چرا عده‌ای از قتها پس از اعلام حکم حکومتی حضرت امام در حوزه‌ها شایع نمودند که با این حکم «مزارعه و مضاربه» از بین خواهد رفت. و حضرت امام، قهرمان مبارزه و با نجر، قهرمانانه اعلام داشتند «آنچه گفته شده است که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آنها را با آن اختیارات از بین خواهد رفت، صریحاً عرض می‌کنم که فرغاً چنین باشد این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسابلی است که مزاحمت نمی‌کنم<sup>(۳۰)</sup>».

راستی در چنین زمینه و شرایطی چه کسی جز امام می‌توانست بگوید: «حکومت، فلسفه عملی برخوردار با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند. و این بحث‌های طلبگی مدارس که در چهارچوب تئوری ماست، نه تنها قابل حل نیست که ما را به بن‌بست‌هایی می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانونی اساسی می‌گردد<sup>(۳۱)</sup>». و در ادامه به سران حکومت می‌فرمایند: «باید تمام سعی



خودتان را بنماید که خدای ناکرده اسلام در پیچ و خم های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت ادراه جهان نگردد<sup>(۳۲)</sup>.  
 درباره این نظریه عمیق حضرت امام می توان دهها کتاب و تحول معرفت دینی، نگاشت و نشان داد که مدعیای دکتر سروش با نظر حضرت امام هنوز فاصله زیادی دارد و از مخالفت فقها با این نظریه، حضرت امام نهراسید چرا که در زمان حضرت صاحب سلام الله علیه هم که ایشان با تمام قدرت می خواهند عدل را اجرا نمایند، با این ترتیب نمی شود که هیچ کس حتی خلاف پنهانی هم نکند. و بالاخره همان ها که مخالف هستند حضرت صاحب را شهید می کنند و در روایات قریب به این معنا دارد که بعضی از فقهای عصر با ایشان مخالفت می کنند<sup>(۳۳)</sup>.

## ۲- اتهام وابسته به آمریکا و بردن آبروی قرآن به آقای مکارم شیرازی:

الف- نظر آقای مکارم درباره قوانین اسلامی و پاسخ مخالفان:  
 مکارم شیرازی- بسم الله الرحمن الرحیم. بنده مطلقاً تقل می کنم که بعضی از مقامات قضائی گفتند و فکر می کنم در تصمیم گیری ها، هم در این اصل و هم در اصول آینده موثر است ولی تقاضایم این است که به عرضم دقت کنید. اخیراً در آمریکا کمپانی هایی که با ایران قرارداد داشتند قراردادهایشان را لغو می کنند، بنا بر گفته خود آنها چرا؟ برای اینکه تبلیغات مسمومی در جریان است آمریکا به راه افتاده که در ایران دادگاه منحصر به دادگاه انقلاب است و دادگاه انقلاب هم ضوابط مدون و بین المللی ندارد و دادگاههای رسمی هم از کنار افتاده و به همین دلیل قراردادهای خودشان را یک جانبه فسخ کرده اند و صدها میلیون دلار اموال ایران را ضبط کرده اند. از ایران از طرف مقامات قضائی به آنها اعلام شده که فیسرو دادگاه انقلاب، مسائل مخصوص انقلاب است و مسائل حقوقی و جزائی دیگر، الان هم در دادگستری مطرح می شود نه در دادگاه انقلاب و همین سبب شده یک قرارداد پانصد میلیونی نمی دانم دلار بوده یا تومان، به استناد همین مسأله دوباره برگشته یعنی پانصد میلیون به نفع منکعت ایران برگشت داده شد و نتیجه ای که از این مطلب گرفته می شود اینست که اگر ما بایستیم در مواد قانونی مان بنویسیم و مگر قوانینی که قوانین مسلم اسلامی است، اما مدون. در قانون ما نباشد، از نظر آنها قوانین ما قوانین غیرمدون و ناشناخته می شود و بعد از این، قراردادهایی که با آنها می بندیم می گویند ما قوانین مدنی شما را مطالعه کردیم و قرارداد را براساس آن بستیم اما شما توی این ماده قانون می گویند فقط قوانین مدنی ما نیست که قانون است بلکه قوانین مسلم اسلامی که اسمش هم در قانون مدنی نیامده و فقط در کتب فقهی است آنها ملاک قضاوت است و ما چون از قوانین اسلامی و کتب فقهی شما که در

قانون مدنی مدون نیست غیر نداریم و نمی توانیم قرارداد ببندیم چرا که ممکن است فردا یقه ما را بگیرند و بگویند با اینکه این مواد در قوانین نیست اما ما قوانین اسلامی دیگری هم در فقه داریم که آنها هم ملاک عمل است در اینصورت می گویند چون ما از آنها غیر نداریم و مدون نکرده ایم، دادگستری شما برای ما قابل پذیرش نیست و بنابراین هیچ قراردادی را ما نمی توانیم از نظر دادگامی با شما ببندیم. شما هر چه قانون اسلامی دارید بیاورید مدون بکنید و بگویند غیر از اینها هیچ جرم نیست. حالا عرض بنده این است که براساس این توضیح ما باید تمام مسلمات اسلام را بیاوریم در قوانین مدنی و قانون مدنی را مدون کنیم و بدهیم دست آنها تا بتوانند روی قانون مدنی ما تکیه کنند تا بشود قرارداد با کشورهای دنیا ببندیم والا اگر بگویند که غیر از قانون مدنی، ما رساله هم داریم و براساس آن هم قضاوت می کنیم، آنها هم که رساله را ندیده اند نه برای ما دادگستری ما دادگستری خواهد بود نه غیر آن. (تهرانی)- آقا شما وابسته به آمریکا هستید، شما آبروی قرآن را بردید کشور ما را وابسته کردید می گویند احکام قرآن را اگر عوض نکنید با ما معامله نمی کنند، آقا این چه حرفی است که میزباید نکنید اینکارها را. (ربانی شیرازی)- از نظر شرع این جرم است. آقا بگذارید من حرفم را بزنم بعد شما قضاوت بکنید من با شما مواظم، من نظر آنها را می گویم که غلط است، اما این غلط ممکن است در تصمیم گیری اثر بگذارد چرا اینطوری بحث می فرمائید؟ خواهش می کنم جو حله را در نظر بگیرید، من با شما موافق هستم متها می گویم این چنین نظر داده اند و شما یک مقدار رویش مطالعه بکنید. دو جنبه دیگر عرض می کنم و عرض تمام است، عرض بنده این است، بنده کاری به آمریکا و غیر آمریکا ندارم بحث این است که ما با تمام نقاط دنیا و با زاین، با ممالک اسلامی ممالک غیراسلامی و با ممالک آسیائی قرارداد داریم و می خواهیم معامله بکنیم، ما باید قوانین ما را طوری بنویسیم که در درجه اول با اسلام و قرآن، باز هم تکرار می کنم در درجه اول با اسلام و قرآن و در درجه بعد ضوابط جهانی بر آن حکومت کند تا بتوانیم با دنیا قرارداد ببندیم.<sup>(۳۴)</sup>

ب- نظر آقای مکارم شیرازی درباره ولایت فقه و پاسخ مخالفان:

مکارم شیروازی - بسم الله الرحمن الرحيم. بنده فکر می‌کنم مسأله فرماندهی کل فوا، هم یک بحث کلی دارد و هم یک بحث خصوصی. امروز بعد از ظهر در این مورد یادداشتی می‌نوشتم برای این که این اصل به عقیده قاصر من یک اصل سرنوشت‌سازی است و این اصل را خیلی مهم می‌دانم و فکر می‌کنم سرنوشت قانون اساسی ما تا حد زیادی به این اصل پیوسته است و تقاضایم این است که آقایان هم صحت بفرمایند. بکت خرده روی این اصل با دقت بیشتری مطالعه و بررسی بفرمایند تا بهتر به خط برویم. من با وجودی که سابقه صحبت کردن خیلی زیاد دارم ولی فکر کردم در این اصل سرنوشت‌ساز منحرف از مسیر شوم و آن سخنانی که دارم بنویسم، مخصوصاً راجع به رهبری کل فوا، و قسمتی هم کلیاتی است که منطبق می‌شود روی مسأله رهبری کل فوا و می‌دانم این عرایض بر بعضی از برادران عزیز شاید یک مقدار ناگوار باشد. تقاضا و خواهش می‌کنم به عنوان اینکه این اصل، اصل سرنوشت‌سازی است و برای اینکه آزادی را هم رعایت کرده باشیم اجازه بفرمایید من عرایضم را از این به بعد از روی نوشته بخوانم.

خدایا تو میدانی من به خاطر حمایت از آئین تو و از بندگان تو این سخنان را می‌گویم. من میدانم اگر به مصححت شخصی بنده بشم باید حداقل در اینجا سکوت اختیار کنم زیرا حداقل آن این است که بعضی از دوستان حاضر از من می‌رنجند ولی من ان شاء الله از آن افرادی نیستم که به خاطر حفظ مصالح

نه تنها آیت ... منتظری و آیت ...  
مشکینی بخاطر «شهید جاوید» محکوم  
گشتند بلکه مرحوم دکتر شریعتی، که  
ضمن نقد شهید جاوید آنرا اثری تحقیقی  
و ارزشمند خواند، نیز بدین خاطر تکفیر  
شد.

شخصی چشم از مصالح دین تو بندگان و تو بیوشم. (همه‌ت نمایندگان).

نایب رئیس - از دوستان خواهش می‌کنم نظر جلسه را رعایت کنند. ایشان خواهش کرده بودند اجازه بدهید صحبتشان را بفرمایند.

مکارم شیروازی - بنده مطالبی یادداشت کرده‌ام که بخوانم اگر اجازه می‌دهید می‌خوانم، چون به عقیده من سرنوشت قانون اساسی به این اصل وابسته است. (همه‌ت نمایندگان).

ربانی اعلی - من نمی‌دانم چرا دوستان همه‌ت می‌کنند و نسبت به حرفهای آقای مکارم حساسیت نشان می‌دهند اجازه بدهید صحبت‌هایشان را بگویند.

نایب رئیس - بار دیگر خواهش می‌کنم نظم جلسه را رعایت فرمایید. آقای مکارم ادامه بدهید.

مکارم شیروازی - اگر حوصله بفرمایید و تا آخر گوش بدهید خواهید دید این مطالب، مطالب بدی نیست، و من بی حساب و بی گذار به آب نمی‌زنم و صحبت نمی‌کنم.

هاشمی نژاد - اکثریت دوستان معتقدند که این سخنرانی ایشان سوداگر دارد.

مکارم شیروازی - بخوانم؟ چشم، اگر اجازه نمی‌دهید نمی‌خوانم، من به نظر شما و اکثریت احترام می‌گذارم. (اعده‌ای از نمایندگان). بخوانید آقایان! بخوانید! چشم، ولی من ان شاء الله از آن افرادی نیستم که به خاطر حفظ مصالح شخصی چشم از مصالح دین تو بیوشم من این کار را تو می‌شکست و بت پرستی می‌دانم. من آنچه را تشخیص داده‌ام (میان خودم و میان تو) می‌گویم این شونندگان و برادران عزیز هر چه می‌خواهند فکر کنند من آماده پذیرا شدن هرگونه پاسخی در این راه از این دوستانم هستم. من می‌دانم هر یک از آقایان حاضر در گوشه‌ای از این مملکت صاحب نفوذ و احترامند، نباید آنها را رنجیده خاطر کرد ولی رضای تو بالاتر از همه اینهاست و توحید از این ملاحظات دور است، کلمه شغلک عن الله فهو صنمک، هر چیزی تو را از خدا دور کند بت تو است، من این اصل را یک اصل سرنوشت‌ساز می‌دانم من فکر می‌کنم اگر این اصل به همین صورت تصویب شود آینده قانون اساسی در خطر است، آینده انقلاب و آینده خون شهیدان در خطر است، و چیزی نمی‌گذرد که فاتحه بنیة اصول مفید و سازنده این قانون نیز خوانده خواهد شد، به همین دلیل سکوت را جایز نمی‌بینم. عزیزان و سروران من، دلایل خودم را می‌گویم و از شما تقاضا دارم این اصل را اصلاح کنید و مورد تعدید نظر قرار دهید. اما دلیل مخالفت من با این بند، پنج چیز است.

1- من به ولایت فقیه روز اول رأی موافق داده‌ام الان هم می‌دهم و تا ابد رأی خواهم داد ولی راه پیاده کردن ولایت فقیه این نیست. هیچ کس نمی‌تواند بگوید بنده ولایت فقیه را نمی‌فهمم تا حدود سی سال است در حوزه‌های علمی هستم و حدود دوازده سال است که در حوزه علمیه رقم درس خارج یعنی دروس عالی می‌گویم چند بار ولایت فقیه را درس گفته‌ام، بنابراین از ولایت فقیه حتماً چیزی می‌فهمم بر همین اساس صریحاً می‌گویم ما از نظر اسلامی دو وظیفه در این قانون اساسی داریم اول اینکه قانونی برضد فواین اسلام تصویب نشود این هدف بحمدالله در اصل شورای نگهبان به خوبی تأمین شد و دبرور هم با تأکید مجدد روی آن رأی موافق دادیم، دوم اینکه رئیس جمهور که در رأس تمام قدرتهای اجرایی قرار دارد اگر فقیه و مجتهد در مسائل اسلامی نیست باید مأذون از طرف فقیه باشد یعنی به عبارت کامل‌تر روشن وقتی رئیس جمهور را مردم انتخاب کردند و رهبر پای آن صحنه گذارند باید کارهای مملکت به دست

او سپرده شود. اما این که رئیس جمهور هم منتخب مردم و هم مورد قبول قبیله و رهبر باشد...

**فانحی** - آقا، ذات نایافته از هستی بخش - کی تواند که شود هستی بخش؟

**نایب رئیس** - آقای فانحی چه کسی به شما اجازه صحبت داد؟

**فانحی** - ما می گوئیم شما قبیله فرماندهی کل فورا را به رئیس جمهور داده و اذن و امضاء او نموده...

**نایب رئیس** - آقای فانحی چه کسی به شما اجازه صحبت می دهد؟ چرا نظم جلسه را رعایت نمی کنید؟ من به شما اخطار نظامنامه ای می دهم.

**فانحی** - اگر او فرماندهی کل فوا نبود، چگونه این قدرت را به رئیس جمهور می دهد که قدرت و حکومت را خدا به قبیله داده، نه مردم و نه ما، ما از خودمان چیزی نمی گوئیم این عداست که این قدرت را به قبیله داده. (عده ای از نمایندگان - آقای فانحی چرا به نظم جلسه توجه نمی کنید؟ بگذارید حرفشان را بزنند).

**مکرم شیرازی** - اگر اجازه بدهید مطلب بعد از این روشن می شود.

**نایب رئیس** - آقای مکرم شما ادامه بدهید.

**مکرم شیرازی** - اما این رئیس جمهوری هم منتخب مردم و هم مورد قبول قبیله و رهبر باشد باز هم کار دست او نباشد، معنی ندارد. هنگامی که علی (ع) مالک اکثر را برای حکومت مصر انتخاب کرد تمام اختیارات مصر را به دست او سپرد، نه اینکه تمام سرخ ها را در دست خود نگاه داشت. آقایان عزیز اگر رئیس جمهور منتخب مردم است، امین است و از طرف قبیله نیز حکم او امضاء شده چرا معامله بکت بیگانه و فرد غیر قابل اعتماد به او می کنید و همه اختیارات را از او می گیرید؟

۲- تنظیم کنندگان این اصل در چهار دیوار جو کتونی قرار گرفته اند و خیال می کنند همیشه مرد بزرگی مانند آیت الله العظمی امام خمینی بر سر کار است در حالی که شاید چندین قرن بگذرد که مردی یا بزرگیها و صفات عالی او و شرایط زمانی و مکانی او پیدا شود که بتوان همه کارها را به دست او سپرد. این بکت استثناء تاریخ است، قانون اساسی را باید برای هر زمان و هر مکانی بنویسیم، این مرد بزرگ نجات دهنده ایران از چنگال بکت استبداد دوهزار و پانصد ساله است و حساب او از دیگران جدا است، قانون اساسی بکت مسأله کلی هست.

۳- این اصل که نوشته شده با همین شکل و صورت در دنیای امروز اصلاً قابل اجرا نیست و بزرگترین دلیل عدم صحت بکت قانون قابل اجرا نبودن آن است. درست فکر کنید دشمن در داخل و خارج ما را منتهم به استبداد می کند. (یکی از نمایندگان - بگوئید استبداد، بگوئید حکومت فردی) - و ما را مخالف حاکمیت ملت معرفی می کند، به همین دلیل امام برای خلع سلاح دشمن دائماً می کوشد کار مردم را به وسیله خود مردم انجام دهد، اما این ماده از قانون

می گوید همه سرنخها به دست ماست. این بهترین دستاویز برای دشمن است، آنها با همین سند خواهند گفت عده ای از علمای دینی در مجلس خبرگان نشستند و بکت قانون اساسی که پایه های حکومت خودشان را تثبیت می کرد نوشتند و رفتند. شما را به خدا قسم این کار را نکنید، امروز ممکن است مردم چیزی نگویند اما فردا این قانون را کنار خواهند گذارد. به خدا این به صلاح اسلام نیست، به صلاح انقلاب نیست، ما حاکمیت ملت را در اصول گذاشته تصویب کرده ایم کاری نکنیم که حاکمیت مردم بکت شیر بی دم و سر و اشکم شود. ولایت فقیه را اگر درست پیاده کنیم با حاکمیت مردم و اصل شورا کاملاً سازگار است، اما اگر بد پیاده کنیم به این اصل شورا پایان می دهید و این امر قابل دوام نیست و به تعبیر فقهی خودمان مصلحت است و محبطه مردم مسلمان ایجاب می کند اختیارات مختلف را که دلیل شرعی بر آن نداریم در خودمان متمرکز نکنیم که سخت موجب ابهام است.

۴- ملت ایران به جمهوری اسلامی نود و هشت درصد رأی موافق داده و براساس آن رئیس جمهوری انتخاب خواهد کرد و با اکثریت به او رأی خواهد داد اما معلوم نیست این رئیس جمهور یا توجه به این اصل که نوشته شده است، چکاره است. تمام مسائل اجرایی به وسیله نخست وزیر و وزراء انجام می شود کارهای بالاتر هم که به وسیله شورای رهبری انجام می شود بنابراین رئیس جمهور بکت موجود معطل می باشد پس بیا باید بکت کار منطقی انجام دهم بکت با چند فرد از فقها کاندیدای ریاست جمهوری شوند وقتی مردم به آنها رأی دادند تمام وظایف ریاست جمهوری را به عهده بگیرند، هیچ مانعی ندارد اما هنگامی که فقهای ما ترجیح دهند که خودشان رئیس جمهور نباشند و خودشان به دیگری رأی دادند و او را مأذون دانستند مفهومش این است که می خواهند کارهای مملکت را به او بسپارند. بنابراین اختیارات را هم تازمانی که او به راه خطا نرفته باید به او بسپارند، این درست نیست که فقها هم بخواهند دیگری را به ریاست جمهوری برگزینند و هم خود تمام اختیارات را داشته باشند. ولایت فقیه می گوید بکتی از این دو را باید اختیار کرد، یا علی خودش باید به مصر برود و حکومت کند یا مالک اکثر را با فرماندهی کل فوا به مصر بفرستد.

۵- انگشت روی جزئیات می گذارم شما می گوئید فرماندهی کل فوا همیشه به عهده فقها است بنده عرض می کنم، امروز که امام این وظیفه را به عهده گرفته شرایط فوق العاده ای در کار است، به علاوه عرض کردم حساب امام بکت حساب مخصوص او است آیا شما می گوئید برای همیشه رئیس جمهور کسی باشد و فرمانده کل فوا دیگری؟ این درست به آن می ماند که علی علیه السلام مالک اکثر را والی و حاکم مصر کند اما به او بگوید فرمانده کل فوا می نیستی. ما باید بکوشیم مردم را با خود داشته باشیم اگر مردم با ما باشند همه چیز با ما است اما اگر مردم از ما جدا شوند فرماندهی کل فوا نیز برای ما کاری نمی کند

امام یکتا سرباز نداشت و شاه مخلوع پانصد هزار سرباز داشت، اما چون مردم با امام بودند پیروز شد و چون مردم از شاه جدا بودند شکست خورد آخرین تقاضای من این است سخن امام صادق (ع) را به خاطر بیاوریم که فرمود کسی که از وضع زمان خود آگاه باشد مورد هجوم مشکلات قرار نمی‌گیرد. العالم برمانه لایهجم علیه اللواته پس کاری نکنیم که دیگران برنده شوند، من مستون می‌شوم که من را با دلیل قانع کنید تا به این اصل رأی موافق دهم یا لا اقل در تصویب آن عجله نفرمائید یا اگر مواظبت تنظیم این اصل را به عهده امام بگذاریم که مصداق اتم ولایت قبه است و از همه ماعوش فکرت و دارای وسعت ذهن و آگاهی بیشتر است. اللهم قد بلغت وظیفی.

یزدی - من یک سوال از آقای مکارم دارم.

نایب رئیس - آقای مکارم بفرمائید بنشینید، متشکر.

ربانی شیرازی - چرا نگذاشتید ایشان جواب سوال را بدهند؟ (همسره نمایندگان)

کریمی - آقای مکارم باید برگردد سر جای خودش و ماکلمه کلمه از او بپرسیم و ایشان جواب بدهد. ایشان در سخنانشان فقیه را کمتر از همه قلنداد کردند. اگر ایشان می‌خواهند حقیقت را بفهمند عیبی ندارد بیاید تا به او بگوئیم یا او به ما بپیماند.

نایب رئیس - آقای کریمی و آقای فاتمی بفرمائید بنشینید.

فالحی - من می‌خواهم دو کلمه دیگر در جواب ایشان عرض کنیم.

پیشنی - نوع تعبیرات برادرمان آقای مکارم را اگر کسی فقط و فقط صحبت ایشان را بشنود و با جو این جلسه ارتباط دیگری نداشته باشد می‌گوید آقای مکارم بیچاره در یک کشوری که این قدر خفگان هست که حتی یک مرد تحصیل کرده در حوزه علمیه و مدرس در حوزه علمیه جرأت نمی‌کند حرفش را بزند. باید به خدا پناه ببرد، باید خدا را شاهد بگیرد، اللهم قد بلغت، بگوید و اللهم اشهد، بگوید اخلاص خودش را در بیان این مطالب بگوید که خدا یا من از همه دنیا گذشتم تا این مطالب را گفتم. آقای مکارم، من واقعاً از شخص شما چنین انتظاری نداشتم. (۳۵)

#### ۵- اتهام ارتداد آقای مصباح یزدی:

بهر حال قرار نیست که همه عالم نصورشان از یک موضوع مانند ما باشد مگر نه اینکه یکی از طلاب فاضل بسیار محققانه ردی بر کتاب اصول عقاید، آیت... مصباح داشتند و تقدیم خود ایشان کردند؟ بگونه‌ای که در صحبتی که شخصاً با این طلبه داشتیم معتقد بودند که اگر مصباح آگاه به لوازم و نتایج مباحثش در این کتاب باشد و قصد آنرا کرده باشد متکرر ضروری دین گشته و مرتد است!! آیا می‌شود این نظر را دلیل اهانت به

مصباح قرارداد مطمئناً جواب منفی است (۳۶)

#### ۶- تکفیر آقای صالحی نجف آبادی

«به فتوی و نظریه مراجع حاضر قم و نجف و تهران و مشهد (کتاب شهید جاوید) از کتب ضلاله و مؤلفش از منحرفین از طریق حقه اثنی عشریه و بالاخص ولایت علوی و حسینی است،... شکسته باد آن دست و قلمی که برای درآوردن پول و یا شهرت روی صفحات سفید کالهد و امانت قلب تیره خود سیاه می‌کند» (۳۷)

و درباره حضرت آیت‌الله العظمی منتظری می‌گوید:

«استاد منتظری از مدرسین عالیقدر و صاحب نظر حوزه می‌باشد... نقطه ضعفی از ایشان دیده نشده جز طرفداری از همشهریش (نعمت‌الله صالحی) نویسنده کتاب ضد ولایت حسینی ارواح‌الهدا و جاسارت‌نامه به مقام مقدس سالار شهیدان و مفاخر عالم تشیع چون علامه جلیل‌القدر سیدین طاوس و علامه متبحر مجلسی علیهما الرحمة و دیگران. آیا این لغزش مورد عفو خواهد شد یا نه چه عرض کنم» (۳۸)

روند شایعه‌سازی و شایعه پراکنی در حوزه‌های علمیه بر علیه کتاب شهید جاوید تا بدانجا کشید که عارف گرانمایه و مرجع بزرگوار حضرت آیت‌الله العظمی اراکی نیز به جمع نفی‌کنندگان شهید جاوید پیوست. حضرت آیت‌الله العظمی منتظری قضیه را اینگونه شرح داده‌اند:

«در ایامی جنجال شدیدی بر ضد شهید جاوید راه انداخته بودند، در یک روز جمعه، ما با یک عده از دوستان که از نجف آباد به قم آمده بودند، برای شرکت در نماز جمعه آیت‌الله اراکی به مسجد امام قم رفتیم... من در صف چهارم روبروی امام نشستم. آیت‌الله اراکی در خطبه اول پس از مطالبی، سخن را به شهید جاوید کشیدند و با حالتی غضب‌آلود به نویسنده کتاب حمله کردند و گفتند: «او به امام حسین (ع) اهانت کرده و این گناه بزرگی است که انجام داده و تأسف در این است که بعضی افراد این کتاب را تأیید کرده و برای آن تقریظ نوشته و در این گناه بزرگ سهیم شده‌اند، ای خاک بر سر کسانی که برای شهید جاوید تقریظ نوشته‌اند، در اینجا توجه مردم به سوی من جلب شد، چون می‌دانستند من تقریظ نوشته‌ام. حالت تلخ و سختی بود، یک عده سخت ناراحت شدند و با حالت غضب صف نماز جمعه را ترک کردند، ولی من فکر کردم اگر صف نماز را ترک کنم، بسیاری از طلاب و مردم بدنبال من نماز را ترک خواهند کرد و ممکن است نماز به هم بخورد و وضع بدتر شود، با همه تلخی و سختی و حالت بدی که برای من بوجود آمده بود، دندان سر جگر گذاشتم، سخنان آیت‌الله اراکی وضع بهم ریخته‌ای را در حوزه قم بوجود آورد و بسیاری از طلاب به معطله



فردی که مخاطب اصلی فرمان حضرت امام (ره) در مورد تدوین تاریخ انقلاب بوده است، امروز درست بر خلاف فرمان حضرت امام عمل می کند و بجای عمل به آنچه حضرت امام بدان امر کرده اند، به کوبیدن و لجن مال کردن دکتر شریعتی مشغول است

کتاب اینجانب را انتشارات کویر تهران در پنج هزار نسخه در چاپخانه بهمن قم چاپ کرد و هزینه آن حدود پانصد هزار تومان شد، آنگاه در ابامی که کتاب در دست چاپ بود بعضی از عناصر نامرئی خبر دروغی را درباره کتاب در بولتن های خیری چاپ کردند و از جمله در خیرنامه فرهنگی اجتماعی سازمان تبلیغات اسلامی شماره ۹۹ صفحه ۶۵ چاپ شد، در این خبر دروغ آمده بود که صالحی نجف آبادی کتابی در رد نظریات شهید مطهری در شش سال نوشته که در هفتصد صفحه و در ده هزار نسخه چاپ شده و مجوز چاپ از وزارت ارشاد گرفته است او در کتاب خود ضمن انتقاد شدید نسبت به شهید مطهری می گوید: سابقاً منبرهای ایشان همه اش دروغ پردازی بوده حالا چگونه خود ایشان تحریفات عاشورا را نوشته است؟!

۳- این خبر حاوی شش دروغ است زیرا: اولاً در کتاب مزبور هیچگونه انتقاد شدیدی نسبت به شهید مطهری رضوان الله علیه نشده بلکه نهایت ادب و احترام نسبت به ایشان رعایت شده است.

ثانیاً من هرگز نگفتم نام منبرهای شهید مطهری همه اش دروغ پردازی بوده است، نمودار الله.

ثالثاً تألیف کتاب شش سال طول نکشیده است. رابعاً کتاب در هفتصد صفحه چاپ نشده بلکه با حذف سه فهرست حدود پانصد صفحه است و فهرستها حدود چهل صفحه است.

خامساً کتاب در ده هزار نسخه چاپ نشده بلکه در پنج هزار نسخه چاپ شده است.

و سادساً مجوز برای چاپ کتاب از وزارت ارشاد گرفته نشده و اساساً چاپ هیچ کتابی مجوز لازم ندارد. می بینید که چگونه یکی خبر دروغ شش بعدی را جعل کرده و در بولتن های خیری چاپ و منتشر نموده اند!

۴- این خبر دروغ شش ضلعی را مدنی در مدرسه فیضیه در محل الصاق اعلانات چسبانده بودند که افکار روحانیون را بشورانند و فضای مسمومی بر ضد کتاب و نویسنده اش به وجود آورند و این در حالی بود که کتاب مزبور در دسترس مردم نبود که بخوانند و بدانند این گفته ها دروغ است.

سازندگان این دروغ در کار خود موفق شدند و توانستند افرادی را که هر شایبه ای را بی تحقیق باور می کنند تحت تأثیر قرار دهند و در نتیجه حجه الاسلام والمسلمین آقای..... تحت تأثیر همین خبر

شدیداً اعتراض کردند. روز بعد من برای روشن کردن ذهن آیت الله اراکمی و فرونشاندن تشنج با مشارالیه ملاقات کردم و پس از مذاکراتی معلوم شد ایشان کتاب را نخوانده اند ولی از پس به ایشان گفته اند که نویسنده این کتاب منکر علم امام شده و به امام حسین (ع) اهانت کرده است یقین کرده اند که این کتاب ضد امام حسین است و در خود احساس وظیفه کرده اند که با کتاب نام برده مبارزه و از امام حسین دفاع کنند. وقتی برای ایشان توضیح دادم و فایده شدت با حالت افعال به من گفتند مرا بخیر (۳۹)

نه تنها حضرت آیت الله العظمی منتظری و آیت الله مشکینی بخاطر شهید جاوید محکوم گشتند بلکه مرحوم دکتر شریعتی که ضمن نقد شهید جاوید آرا آری تحقیقی و روزگشت خواند، نیز بدین خاطر تکفیر شد. مرحوم شیخ قاسم اسلامی یکی از دلایل کفر دکتر شریعتی را ترویج کتاب خاله شهید جاوید دانسته و می گوید: بطور قطع عناصری که این کتاب گمراه کننده را تأیید کردند حتی وجیه المسلمه اشان کبیری جز آتش دوزخ ندانند و مدافعتی که به حکم وظیفه علیه نویسنده تا پاکش عمل به وظیفه نموده... در روز واپسین گریبان این عناصر بوالهوس و ضد تشیع را گرفته و نارواانه دوزخشان نکنند از پای نخواهند نشست (۴۰)

مرحوم مطهری بر کتاب شهید جاوید نقدهائی نگاشته اند که در سه جلد کتاب حماسه حسینی درج گردیده است. متقابلاً آقای صالحی نجف آبادی در پاسخ و نقد کتاب مرحوم مطهری کتابی بنام نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری نگاشته اند که در اثر فشارهای بعضی از آقایان تمامی کتابها را از چاپخانه گرفته و اجازه توزیع آنها ندادند. اما جریانیهای پشت پرده را بهتر است از زبان آقای صالحی نجف آبادی بشنویم:

مرحوم مطهری می نویسد:

در نوشته های خود تصریح کرده ام که مراجع، فوق انتقاد به مفهوم صحیح این کلمه نیستند و معتقد بوده و هستیم که هر مقام غیر معصومی که در وضع غیر قابل انتقاد قرار گیرد، هم برای خودش خطر است و هم برای اسلام.

و آقای سروش گفته است:

اینجانب آقای مکارم را توصیه می کنم که... این گمان را دامن نزنند که گویی حوزه نزد حوزویان فوق چون و چرا بل فوق توصیف و تصور است.... و حوزویان گوش نقدناپذیر بل حق پذیر ندارند و با تحریف و تخفیف، با حریفان روبرو می شوند.

۷- تکفیر آیت الله العظمی منتظری و آیت الله مشکینی:

در سالهای پیش از انقلاب پیکان حمله ارتجاع در حوزه ها متوجه آقای منتظری و مشکینی بود. در آن سالها در بالای منابر و در بیوت بعضی از مراجع این دو بزرگوار را دشمن امام حسین، ضد ولایت و وهابی خواندند. تا آنجا که آیت الله مشکینی در میان جمعی از دوستانشان می گویند: «اینها چنان روی منبرها و در دو ماه محرم و صفر به ما هتاک می کردند و تهمت زدند مثل اینکه خدا هیچ وظیفه ای برای اهل منبر قرار نداده بود بجز فحش و تهمت به ما و بسیاری از مردم چنان باور کرده بودند که به هنگام عبور از کوچه ها زلها سرا بسا دست به همدیگر نشان داده و آب دهان بظرف من می انداختند»<sup>(۴۲)</sup>.

مسئله وهابی بودن حضرت آیت الله العظمی منتظری آنقدر در حوزه ها رواج یافت که حضرت امام خمینی در سال ۵۶ به دفاع از ایشان برخاستند و فرمودند: «من از علماء گله دارم اینها هم از بسیاری امور غفلت دارند از باب اینکه اذهان ساده ای دارند تحت تاثیر تبلیغات سوئی واقع می شوند که دستگاه (شاه) براه می اندازد تا از امر بزرگی که همه گرفتار آن هستیم غفلت کنند. دستهایی در کار است که اینها را به غفلت وامی دارد یعنی دستهایی هست که چیزی درست کنند و دیالکتیک سرو صدائی راه بیاندازند. هر چند وقت یکبار مسئله ای در ایران درست می شود و تمام وعظ محترمه، تمام علماء اعلام و قشبان را که باید در مسائل سیاسی، اجتماعی اسلام صرف کنند در مسائل جزئی صرف می کنند و در اینکه زید کافر و عمر و مرثد و آن وهابی است، عالمی را

دروغ بی آنکه کتاب را خوانده و حتی دیده باشد در یک سخنرانی عمومی کتاب بنده را در ردیف مجله لاراد قرار داد و به آن حمله کرد و گفت: کتابی در هفتصد صفحه علیه شهید مطهری نوشته شده است اینها توطئه است و اینها از مصیبت های اسلام است، و من ضمن نامه ای او را به اشتباهش واقف کردم و او در نامه ای با اقرار به اینکه مقصودش حمله به کتاب اینجانب بوده است توضیحی درباره دلیل این حمله نداد و در حقیقت توضیحی نداشت که بدهد.

و نیز دیدیم روحانی دیگری به نام آقای سیدباهر خرازی در قم تحت تأثیر همین تبلیغات مسموم در یک سخنرانی عمومی بر ضد کتاب و نویسنده اش سخن گفت که سخنان او در روزنامه سلام چاپ شد و بنده به او پاسخ دادم و آن پاسخ در روزنامه سلام به تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۷۱ در صفحه ۸ چاپ شد.

و نیز دیدیم که فرد دیگری در لباس روحانیت در یک سخنرانی عمومی در صحن حضرت معصومه به کتاب و نویسنده اش حمله کرد و گفت: یک روحانی نما بر ضد شهید مطهری کتاب نوشته است اینها با نظام و امام مخالف هستند و چون سخنان این شخص در روزنامه ها چاپ نشده است نام او را نمی برم.

این سه نفر روحانی تحت تأثیر همان دروغ شش ضلعی کتابی را که نخوانده بودند محکوم کردند و این هدف سازندگان این خبر دروغ بود که به آن رسیدند<sup>(۴۱)</sup>.

کتاب «مجموعه مقالات» آقای صالحی نجف آبادی نیز در حوزه علیه قم مورد حمله شدید قرار گرفت. دلیل آنهم درج سخنرانی ایشان درباره «وحدت اسلامی» در این کتاب است.

که پنجاه سال زحمت کشیده و قهقش از اکثر اینهایی که هستند بهتر است و فقیه تر می باشد می گویند و هابی است، این اشیاء است<sup>(۴۲)</sup>.

۸- عملکرد جامعه مدرسین:

آقای گروبی می گویند:

«مگر در همین مدرسه فیضیه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از سخنرانی برخی از شخصیت های ممتاز روحانی به اتهام اینکه افکارشان انتقادی و اشتراکی است جلوگیری به عمل نیامد؟ مگر از ناحیه برخی از اعضای همین جامعه مدرسین پیرامون نظرات فقهی و حکومتی حضرت امام (سلام الله علیه) نامه توهین آمیز «مزین به فحش» نوشته شد؟ آیا تفسیر سوره حمد امام که حقیقتاً روزنه ای جدید از جهان ناشناخته عرفان ناب بر روی مشتاقان معارف عالیه اسلام بود به سب نامه های مکرر و فشارهای برخی از روحانیون حوزه های عملیه به جوسازها کشیده شد؟

مگر برخی از مقامات جامعه مدرسین درباره بعضی از فتاوی امام معظمه را متهم نکردند که «فتوای او با مبانی فقهی جور در نمی آید و مبنا ندارد؟» مگر درباره اندیشه های نابناک امام نگفتند که «گویا امام اسلام را جوابگو نمی داند؟»<sup>(۴۴)</sup>

«اینجانب از آن شیئی که «جامعه مدرسین» نامه «مزین به فحش» به حضور امام ارسال داشتند و دل امام را خون کردند تا آنجا که امام فرمودند این نامه آقایان همان نامه نهضت آزادی است که منشی فحش به آن اضافه شده است، دیگر نتوانستم آسوده خاطر بخواهم. من از آن روزگاری که برخی از اعضای جامعه گفتند که «فتوای امام مبنا فقهی ندارد آرامش و آسایش نیافتم. من از روزی که یکی از اعضای برجسته جامعه مدرسین» در پیش از خطبه نماز جمعه صریحاً اعلام داشت که «حکم و فتوای امام امروز به درد نمی خورد و قابل عمل نیست» آسایش خود را از دست دادم و خلاصه از آن روزی که دریافتم و دیدم و شنیدم فردی از افراد جامعه مدرسین در تغییر و تحول شورای عالی قضائی بی حرمتی به امام نموده و ناسپاسی کرده خون دل خوردم و رنج کشیدم و از آن روزی که برخی از اعضای جامعه جوسازی هائی علیه بیست امام می کردند متأسف و آزرده دل شدم و از خداوند متعال برای هدایت و نجات خویش و همه عزیزان و سروران از کید شیطان صفیان و نهرنگ یازان دعا کردم»<sup>(۴۵)</sup>.

۹- انتقاد از مراجع:

آقای غروی آن گفته اند «آیا این روش درست است؟ آیا اینطور برخورد کردن و این که ما مراجع و مجتهدین و علماء دین را اینگونه فرض کنیم درست است؟ اینها در آخر عمر اکثر از بس که فکر کرده اند و زحمت کشیده اند، دیگر نور چشم برایشان باقی نمانده و نمی ماند و رطوبت مغز و دماغشان بقول صدرالمتألهین (ره) خشک می شود و لذا رعشه پیدا می کنند حالا ما باید بگوییم که اینها فقط رساله می نویسند و توی رساله هم می نویسند که چه حرام و چه حلال است! بعد هم اضافه کنیم که خیال می کنند که آقایان که بر مسند خدایی در حوزه نشسته اند و هر چه گفته اند باید همه اطاعت کنند. آیا اینها یک بحثهای عوامانه و کودکانه نیست»<sup>(۴۶)</sup>.

حالا به مقایسه کلام دکتر سروش با مرحوم مطهری بپردازیم. دکتر سروش گفته است:

□ «قدس متون دینی، می توانند به غلط به آراء علماء هم سرایت کند و رفته رفته پاره ای از آراء عالمان دینی هم مقدس و فوق چون و چرا شمرده شود. لذا این معنا باید در حوزه به صورت یک اصل برجسته و پذیرفته تعلیم گردد که معرفت دینی هم، معرفتی بشری است و اگرچه به متون مقدس دینی تکیه زده است، خود مقدس نیست. تخصصی و اجتهادی بودنش محفوظ است اما قدسی بودنش مقبول نیست. در این صورت است که همشینی میان علوم غیر مقدس حوزوی و علوم غیر مقدس دانشگاهی، طبیعی و صمیمی و بی تکلف می شود و راه اتحاد مطلوب حوزه و دانشگاه، گشوده تر می گردد»<sup>(۴۷)</sup>.

□ «اینجانب آقای منکرم را توصیه می کنم که بهوش باشند، و آن آفت بالقوه را فعلیت نبخشند و یا دانشگاهیان برخورد خطایی و عتابی نکنند و اگر سخنی جدی و علمی دارند، مودبانه و محترمانه در میان بنهند و آنان را به حوزه بدبین نکنند و این گمان را دامن نزنند که گویی حوزه نزد حوزویان، فوق چون و چرا بل فوق توصیف و تصور است، و هر سخن حقی در باب آن گفته شود، به چوب دشنام و توهین فروگرفته می شود. و حوزویان گوش تقدناپذیر بل جن پذیر ندارند و با تحریف و تطفیف، با حریفان روبرو می شوند»<sup>(۴۸)</sup>.

و مرحوم مطهری می نویسند:

○ «در نوشته های خود هم تصریح کرده ام که مراجع، فوق انتقاد به مفهوم صحیح این کلمه نیستند، و معتقد بوده و هستیم که هر مقام غیر معصومی که در وضع غیر قابل انتقاد قرار گیرد، هم برای خودش خسفر است و هم برای اسلام»<sup>(۴۹)</sup>.

مانند موافق فکر نمی‌کنم که هر که در طبقه مراجع قرار گرفت، مورد نهایت خاص امام زمان (عج) است و مصون از خطا و گناه و فسق است. اگر چنین چیزی بود، شرط عدالت بلاموضوع بود»<sup>(۵۰)</sup>

#### ۱۰- حمله از دو جنبه به حوزه‌های علمیه:

حجت‌الاسلام لاریجانی نوشته‌اند: «ایشان (دکتر سروش) از دو جنبه، حوزه‌های علمیه را هدف حملات خود قرار داده‌اند»<sup>(۵۱)</sup>. ایشان دو مصداق زیر را برای اثبات سخن خود ارائه داده‌اند: «از این رو آن بی‌مهری و بی‌جفائی که در حوزه‌های دینی و علمی ما به علوم و معارف جدید بشری رفته و می‌رود سخت ناموجه و اسف‌انگیز می‌نماید... نه علم تاریخ قدر دارد و بر صدر می‌نشیند، نه از طبیعت شناسی و انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی و معرفت‌شناسی نوین در آنجا خبری است چنین گمان رفته است که گویی مهمترین علمی که به کار فقیهان می‌آید علم متورم اصول است... کمتر به این نکته توجه می‌رود که درک خود را از علم جامعه و انسان و تاریخ هم باید نو کرد... دانش اینها هم درست مانند علم اصول مقدمه اجتهاد صحیح عصری است»<sup>(۵۲)</sup>. «بحر در کلام و عرفان و تفسیر هم شرط نطفه و دین‌شناسی دانسته نمی‌شود. بطوریکه کسی که کفایه را چهارلا بلد است گاهی در معنی کردن آیة بی‌درنگ می‌کند و او حاجت به مراجعه به تفسیر می‌افتد»<sup>(۵۳)</sup>.

آقای لاریجانی نوشته‌اند: «آقای سروش از جنبه دیگری هم حوزه‌های علمیه را مورد حمله قرار داده‌اند»<sup>(۵۴)</sup>. سپس ایشان مصداق جنبه دوم حمله دکتر سروش به حوزه‌های علمیه را جمله زیر ذکر کرده‌اند:

«چنین گمان رفته است که گوئی مهمترین علمی که به کار فقیهای می‌آید علم متورم اصول است. آنهم علمی که یک اجتهاد فلسفی علامه طباطبائی معظم مسائل آنرا مبتلا به آفت خلط اعتبار به حقیقت می‌داند»<sup>(۵۵)</sup>.

۱-۱۰ عین همین عبارات را از مرحوم مطهری در مقاله قبل نقل کردیم. و اگر گفتن این کلمات دلیل بر حمله، آنهم از دو جنبه، بر حوزه‌های علمیه باشد، باید گفت که به غیر از مرحوم مطهری و دکتر سروش کسان دیگری هم به حوزه‌های علمیه، باز هم از دو جنبه، حمله کرده‌اند. به جملات زیر از حضرت آیت‌الله جنتی بنگرید و ببینید که آیا جهان اسلام ۱۳۶ یا سخنان دکتر سروش و شهید مطهری تفاوتی دارد یا نه؟ و آیا این

حکایت از یک نوع بیماری روانی ندارد که «توصیف» وضعیت حوزه‌های علمیه را «حمله یا حملات» به حوزه بخوانیم؟ آیت‌الله جنتی می‌فرمایند:

«در قرون اخیر علمای بیشتر به مسائل فقه و مباحث اصول الفقه پرداختند. ایشان، تمام همت خود را صرف کاوش در زوایای آنها کردند بطوری که این دو علم به نحوی سابقه و شگفت‌انگیزی رواج نورم گونه پیدا کرد. کتابهای پر حجم در مجلدات بسیار، در این دو علم نوشته شد. دورترین فروع و جزئی‌ترین مسائل، زیر ذره‌بین قرار گرفت. و در مقابل و به نسبت معکوس، بازار بحث‌های عقیدتی و معارف اسلامی کساد شد که هنوز هم متأسفانه این حالت باقی است»<sup>(۵۶)</sup>.

«امام‌الاسف، آمادگی برای ورود در این مباحث (مسائل کلامی)، در دانشمندان دینی و محافل علمی کمتر دیده می‌شد. عمده سرمایه‌های علمی، باز هم در همان دو رشته صرف می‌شد. نه چندان آشنائی با فلسفه‌ها و مکاتب نوظهور دیده می‌شد و نه برای یاد و ابراد آنها علاقه‌ای نشان داده می‌شد.

در این میان نسل جدید، یا به زندقه و الحاد کشیده می‌شد، یا حیران و سرگردان بدنبال آب حیات می‌دوید و نمی‌یافت. و نسل کهن به اظهار تأسف و تأثر و احياناً از جبار و تنفر و لعن و نظیرین قناعت می‌کرد و چاره‌ای نداشت»<sup>(۵۷)</sup>.

«سزاوار است حوزه‌های علمیه، برای معارف اسلامی حداقل به اندازه فقه و اصول اهمیت قائل شوند و دست کم نیمی از تحقیقات، مطالعات و درس و بحثهای خود را به آنها تخصیص دهند. بلکه اندک اندک قرآن مجید از مهجوریت به درآید، و اسلام عزیز چهره واقعی خود را بنماید»<sup>(۵۸)</sup>.

۱-۱۰-۲- حضرت آیت‌الله جوادی آملی طی دو مصاحبه جداگانه بر روی همین دو نکته انگشت گذاشته‌اند. ایشان طی مصاحبه‌ای با مجله کیهان اندیشه (شماره ۳۹، آذر و دی، ۱۳۷۰، ص ۲۳ و ۲۴) از «مهجور بودن قرآن در حوزه‌های علمیه» و استاد «قسمت معظم مباحث اصولی» بر «دو روایت» شکایت کرده‌اند و فرموده‌اند: «در حقیقت ما نباید در مهجور بودن خودمان تأسف داشته باشیم، نه فصور قرآن، تقصیر از آن ماست، قرآن فصوری ندارد، قرآن کتاب حیات است، توان اداره و حمایت از زندگی بشری را دارد».

ایشان در مصاحبه دیگری با مجله کیهان فرهنگی (سال دوم، شماره ۹، آذر ۱۳۶۶، ص ۱۱) ضمن تشریح مسأله «خلط اعتبار به حقیقت» در علم اصول فرموده‌اند:

امور حقیقی بالاخره وجود دارد. یا در ذهن یا در عین، یک وجودی دارند. اما وجود اعتباری به اعتبار معتبر است. وقتی وجود نداشت، وحدت هم ندارد. وقتی وحدت نداشت، تمایز هم ندارد. چیزی که موجود نیست، امتیازی هم نخواهد داشت. قهراً از وحدت علوم، علم واحد است، تمایز علوم، موضوع واحد می‌خواهد، عرض ذاتی می‌خواهد، از آغاز شروع کرده تا انجام. انسان می‌بیند که خلط امور حقیقی و اعتباری است. مگر بعضی از مسائل که بحث اصولی محض باشد و اعتباری بودن خودش را حفظ بکند.

و اگر خواستند یک اصولی مستدل باشند، اگر بحث حقیقی را از بحث اعتباری جدا می‌کردند، خوب یک اصولی قوی بودند. آنها که می‌خواستند مستدل باشند اما از هر کجا که مددی گرفته باشند، برایشان فرق نکند، احیاناً گرفتار این خلط می‌شوند و انسان از اول که شروع می‌کند تا آخر، می‌بیند که مسئله خلط امور حقیقی با خلط امور اعتباری وجود دارد.

- ص ۳۷۴-۳۷۵
- ۵- سلام- سینه ۶ بهمن ۷۰- ص ۷
- ۶- سلام چهارشنبه ۱۶ دی ص ۸- آیت‌الله مکارم شیرازی: به عقیده من مجموعه این سخنرانی عوام زدگی عجیبی است.
- ۷- شیخ فضل‌الله نوری
- ۸- پیشین جلد دوم ص ۱۲۲
- ۹- پیشین ص ۱۲۶
- ۱۰- مرتضی مطهری، جاذبه و دافعه علی‌علیه‌السلام، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۱۵۵ و ۱۵۶
- ۱۱- پیشین ص ۱۶۷-۱۶۶-۱۶۵
- ۱۲- مرتضی مطهری- پاسخهای استاد به نغدهایی به کتاب ساله حجاب، انتشارات صدر، ص ۲۷ و ۲۶
- ۱۳- پیشین ص ۲۹
- ۱۴- پیشین ص ۳۹-۳۷
- ۱۵- لازم به ذکر است که تعلیفه نویسنده محترم، مدتی نزد استاد شهید تحصیل نموده است.



نکته قابل تأمل در این سخنان، که هر انسان جستجوگر و آزاده‌ای را به تعمق و اخراج داشت، این است که اگر این سخنان را مرحوم مطهری، آیت‌الله جنتی و حضرت آیت‌الله جوادی آملی بفرمایند کسی را احساساتی و جریحه‌دار نخواهد ساخت. اما اگر دکتر سروش چنان سخنانی بگوید از دو جبهه حوزه‌های علمیه را هدف حملات خود قرار داده است.

**پاورقی:**

- ۱- صادق لاریجانی- معرفت دینی- مرکز ترجمه و نشر کتاب ص ۲
- ۲- پیشین ص ۵
- ۳- پیشین ص ۵
- ۴- محمدعلی مصباح بزدی، جامعه و تاریخ از دیدگاه اسلام- سازمان تبلیغات ۱۸۰۱
- ۱۶- پیشین ۴۸-۴۷
- ۱۷- پیشین ص ۶۶-۶۵
- ۱۸- جاذبه و دافعه علی (ع) ص ۱۸۲-۱۸۱
- ۱۹- پیشین ص ۱۸۸
- ۲۰- صحیفه نور، جلد ۲۱ ص ۹۱
- ۲۱- پیشین ص ۹۱
- ۲۲- پیشین ص ۹۲
- ۲۳- پیشین ص ۹۱
- ۲۴- پیشین ص ۲۵

۲۵- پیشین ص ۷۴

۲۶- پیشین ص ۷۵

۲۷- پیشین ص ۹۲

یک نکته قابل تأمل در اینجا وجود دارد و آن اینکه آن فردی که مخاطب اصلی این فرمان حضرت امام است، امروز درست برخلاف فرمان حضرت امام عمل می‌کند و بجای عمل به آنچه که حضرت امام بدان امر کرده‌اند، به کوبیدن و لجن مال کردن دکتر شریعتی مشغول است.

بر واضح است که عمل به فرمان حضرت امام خطرات و عواقب نامطلوبی برای ایشان، و هر کسی که بدینال آن باشد، در پی خواهد داشت. اما کوبیدن شریعتی، که نه هنر می‌خواهد و نه شجاعت لازم دارد، دل کسانی را خوش خواهد کرد که مصداق فرمان امام هستند. از ایشان باید پرسید شما که برخلاف حکم (حکومتی؟) حضرت امام عمل می‌کنید چگونه خود را پیر و امام می‌دانید؟

شما عمل برخلاف راه حضرت امام را تا بدانجا کشاده‌اید که مصداق حکم دیگری از حضرت امام شده‌اید. مگر حضرت امام فرموده‌اند:

«اگر آن که من حاضریم، بعضی نسبت‌های بی‌واقفیت به من داده می‌شود و ممکن است پس از من در حجم آن افزوده شود. لهذا عرض می‌کنم آنچه به من نسبت داده شده یا می‌شود مورد تصدیق نیست مگر آن که صدای من یا خط و امضاء من باشد یا تصدیق کارشناسان یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم» (صحیفه نور، جلد ۲، ص ۲۰۶).

پس چگونه است که شما سخنانی بسیار تند بر علیه دکتر شریعتی، از حضرت امام نقل می‌کنید که هیچ مدرکی برای اثبات آن ندارید. بگذریم از اینکه شیوه و سنت حضرت امام در طول حیاتشان نشان می‌دهد که از آنچه شما نقل می‌کنید بسیار دور است.

چرا بجای این روش‌های باطل، فرموده حضرت امام، روشن نمی‌سازید که کدامیک از مراجع تقلید در اوج مبارزات ملت دلبیر ایران آنان را «دیوانه» و «شهادت‌شان را بخیره» خواند. شما که در آنوقت در نجف از نزدیکی شاهد این وقایع بوده‌اید، اما شما کجا و ریسک عمل کردن به فرمان حضرت امام کجا؟

ذکر دو خاطره از حضرت امام درباره دکتر شریعتی روشنگر نظر راست. مقام معظم رهبری در این باره می‌فرمایند: «به نظر من شریعتی بر خلاف آنچه که همگان تصور می‌کنند یک چهره همچنان مظلوم است... من فراموش نمی‌کنم که در اوج مبارزات که می‌توان گفت مراحل پاپائی قاتل و قیل‌های مربوط به شریعتی مصوب می‌شد، امام در سخن صحیحی بدون اینکه نام از کسی ببرند، اشارهای کردند به وضع شریعتی و مخالفت‌هایی که در اطراف او هست، لول این سخن همان وقت از نجف آمد و در فرو نشاندن آتش اختلافات موثر بود. در آنجا امام بدون اینکه اسم شریعتی را بیاورند این جور بیان کرده بودند (چیزی نزدیک به این مضمون) به خاطر چهار تا انشعاب در کتابهای بگوریم این صحیح نیست این دقیقاً نشان می‌داد موضع درست را... (روزنامه

جمهوری اسلامی ۳۰/۳/۱۳۶۰)

مقام معظم رهبری در همین مصاحبه می‌فرمایند: «البته شریعتی یک آغازگر بود. در این شک نباید کرد. او آغازگر طرح اسلام با زبان فرهنگ جدید نسل بود... شریعتی آغازگر طرح جدیدترین مسائل کشف شده اسلام متروقی بود به صورتی که برای آن نسل پاسخ دهنده به سوال‌ها و روشن کننده نقاط ابهام و تاریک بود... شریعتی را در کنار منظری مطالعه کنید. ترکیبی از زیباییهای شریعتی با تون آرمه اندیشه اسلامی مطهری بوجود می‌آوریم آن به نظر من همان مرحله نوبنی است که نسل ما به آن نیاز دارد»

حجت‌الاسلام والمسلمین دعائی می‌فرمایند: «خاطرمای دارم که یک روز خدمت امام بودم ایشان فرمودند که از تهران کسی را مستقلاً فرستادند پیش من که باید اینجا و علیه مرحوم مطهری و مرحوم شریعتی - البته این دو بزرگوار هر دوشان آن روزها حیات داشتند - حرف بزنند».

من آقای مطهری را می‌شناسم و می‌دانم آقای مطهری چطور فکر می‌کند. آوردند کتاب مسئله حجابش را گذاشتند روی میز من و گفتند آقا این کتاب جنوب تهران را هم بی‌حجاب کرد. در صورتیکه من این کتاب را خوانده‌ام و این کتاب جنوب تهران را بی‌حجاب نکرده بلکه خیلی‌ها را به حجاب نزدیک کرده.

و اسلام شناسی شریعتی را پهلوی من آوردند و گفتند که علیه مقدسات اسلامی است.

(به نظرم اسلام شناسی چاپ مشهد بود.)  
من خواستم اینجا به آنها جواب داده باشم، بگفتم که این کتاب فطور است آن فستقش که مشخصاً شما می‌گوئید این مسائل درش هست به من نشان بدهید. بکجایی به من نشان دادند که من ندیدم آنطوریکه اینجا می‌گویند نیست. البته ممکن است سلیقه خاصی را اخصال کرده باشد که من قبول نداشتم باشم ولی آنطوریکه اینجا دارند تبلیغ می‌کنند، و به عنوان یک چیز مخالف در حدی که باید موضع گرفت مطرح نیست» (مجله سروش سال سوم شماره ۱-۲، ۳۰/۳/۱۳۶۰)

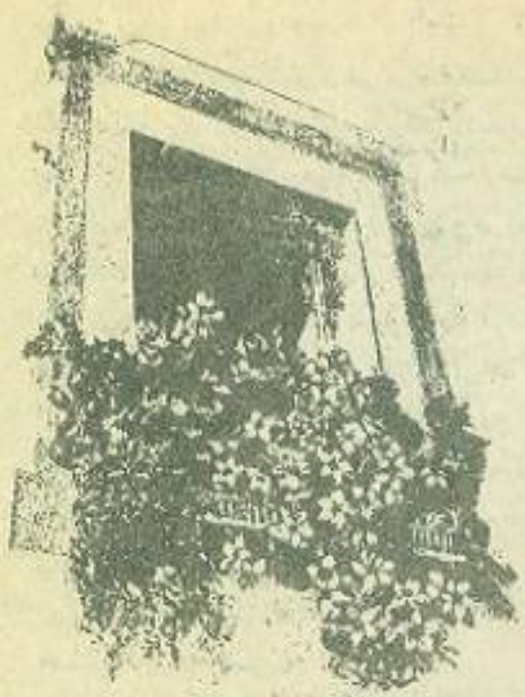
البته سخنان مقام معظم رهبری و آقای دعائی در زمان حیات گهربار حضرت امام ایراد شده بود و اگر عدلی نکرده این سخنان راست نبود حضرت امام موضع‌گیری می‌نمودند. اما سخنان مخالفان حکم امام در زمانی ایراد می‌گردد که حضرت امام به دیار حق پیوسته‌اند. اما می‌دانیم که حضرت امام اینگونه سخنان را که پس از حیاتشان نقل می‌شود، در وصیت نامه‌شان نکذیب کرده‌اند.

۲۸- صحیفه نور، جلد ۱۵، ص ۴۵

۲۹- در یکی از نامه‌هایی که به مسئول محترم صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران نوشته شد، آمده است: «پس از اهداء سلام بر همه پیروان اسلام و قرآن و درود بر رزمندگان و شهدا و درود فراوان به امام امت و سلام بر همه طرفداران جمهوری اسلامی و لعنت حق بر همه دشمنان اسلام و قرآن و گروه‌های ضد جمهوری اسلامی و لعنت حق بر طرفداران شرق و غرب و لعنت حق بر کسی که قصد انحلال و تفرقه در بین امت اسلامی و جمهوری اسلامی ایران دارد. اما بعد کتاب مشوی و صاحب آن که

- مرحوم مدرس اردبیلی و مرحوم میرزای قمی در جامع‌الفتوحات رد کرده و مرحوم مجلسی که مفسر در قرآن و احادیث آن محمد بوده دربارهٔ مثنوی در کتاب عین‌الحیوة چاپ ۱۳۷۲ قمری صفحه ۶۴۷ می‌فرماید: در هیچ صفحه از صفحه‌های مثنوی نیست که اشعار به جبر یا وحدت موجود یا سقوط عبادات یا غیر آنها از اعتقادات فاسد نکرده باشد و چنانچه مشهور است و پیروانش قبول دارند ساز و دق و بی‌شکستن را عبادت می‌دانسته است. با این کیفیت ما تعجب داریم که در شبهای یکشنبه شخصی کتاب مثنوی را زیر بغل گرفته و در حالیکه عکس مولوی بالای سرش می‌باشد با پیک آب و تاب فراوان شرح و بسط می‌دهد و ما این عمل را ترویج از صوفیه می‌دانیم که این عمل باعث لغای و دل سردی می‌شود، لذا هر چه زودتر جلوگیری به عمل آید و رونوشت این نامه جهت مجلس شورای اسلامی ایران و حضرت آیت‌الله منتظری و آیت‌الله گنجاپنگانی ارسال می‌شود.
۳۰. صحیفه نور جلد ۲۰ ص ۱۷۱
۳۱. صحیفه نور- جلد ۲۱- ص ۶۱
۳۲. پیشین ص ۶۱
۳۳. صحیفه نور جلد ۱۹ ص ۱۸۱ و ۱۸۰
۳۴. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. جلد اول ص ۷۵۸ و ۷۵۹
۳۵. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. جلد ص ۱۱۱۳- الی ۱۱۱۷
۳۶. حسین کاشانی، غده‌ها را بود آبا که عیاری گیرند، روزنامه سلام، یکشنبه ۱۰ بهمن ۱۳۷۱ ص ۵.
۳۷. شریف رازی، گنجینه دانشمندان- جلد دوم ص ۲۶۴
۳۸. پیشین ص ۲۷۲-۲۷۳
۳۹. صالحی نجف آبادی- توطئه‌های شاه علیه امام خمینی و حوزه‌های علمیه، ص
۴۰. شیخ قائم اسلامی- مرد فائوری گنده، ص ۲۰۲
۴۱. روزنامه سلام- ۴ بهمن ۱۳۷۱، ص ۵
۴۲. توطئه‌های شاه بر ضد امام خمینی، ص ۱۰۱ و ۱۰۰
۴۳. صحیفه نور جلد ۱ ص ۲۶۳
۴۴. آقای کروی، جوابیه آقای کروی به نامه جامعه مدرسین، بیان شماره ۱۹ اردیبهشت ۷۰ ص ۱۳
۴۵. پیشین ص ۱۵
۴۶. حجت‌الاسلام غرویان- سلام دوشنبه ۵ بهمن ۱۳۷۱ ص ۶
۴۷. پاسخ دکتر سروش به آیت‌الله مکارم شیرازی، سلام چهارشنبه ۱۶ دی ۱۳۷۱ ص ۱۰
۴۸. پیشین
۴۹. پیرسون کتاب مسأله حجاب ص ۷۱
۵۰. پیشین ص ۷۱
۵۱. صادق لاریجانی، معرفت دینی- ص ۲۰۱ و ۲۰۰
۵۲. فیض و بسط تئوریک شریعت ص ۱۰۸
۵۳. پیشین ص ۱۰۸
۵۴. معرفت دینی ص ۲۰۴
۵۵. فیض و بسط ص ۱۰۸
۵۶. مقدمه آیت‌الله جنتی بر کتاب آموزش عقاید استاد محمدتقی مصباح یزدی جلد ۲- ۱۱ سازمان تبلیغات اسلامی، ص ۱۴
۵۷. پیشین ۱۵
۵۸. پیشین ۱۷

آنچه که در پی می آید دیباچه‌ای است که مجید نکودست مترجم و نویسنده - بر کتابی نگاشته است تحت عنوان «خورشید کویر». این کتاب مجموعه‌ای است از اشعاری که شاعران مختلف در رثا یا ستایش معلم شهید انقلاب سروده‌اند و به زودی توسط «نشر صفحه» انتشار خواهد یافت.



# به یاد معلم عشق و انقلاب و ایشار

احسرت یک آخ را هم بر دل دشمن گذاشت. ۵. همو که دستان معجزه گر عشق بود و بیکر اسلام عرفان و عمل را بر بلندترین قلّه پاکترین اندیشه‌ها تراشید و لطافت و زیبایی قلم و بیان سحرگونش دلنشین‌ترین تصویر را از چهره اسلام به یادگار گذاشت و زیباترین نمونه‌های شعر و ادب و کتابت پارسی معاصر را نیز. همو که با کوله‌باری از درد و تعهد، بسیار بهنگاه‌تر و بگناه‌تره سوار شد و بر اسب باد پای عشق و در جوشن شور و باستانی پر از کتاب و کلمه به عنوان طلا به دار تفکر نوین مذهبی تاخت و تاخت تا به جاودانگی پیوست.

او آمد که راه را بنماید و نمود، وظیفه‌ای که در درازنای تاریخ شماره بر عهده انبیاء و اولیای حق و هر آن که ادعای پیروی از آنان را دارد بوده است و در این تلاش آن چنان صادق، آن چنان صمیمی و آن چنان استوار بود که نه تنها راه را در زیر شطی از نور گستراند و نمود که خود نهایتاً به راه پیوست و جزئی از راه شد. شریعتی در سفر به سوی جاودانگی - که گواریش بساد - چونان ژنده پیل تنهای تنها سفر کرد و از

و در آغاز هیچ نبود جز کلمه و کلمه خدا بود! ...  
و کلام از شریعتی است، کلمه حقی که چونان انفجار فجر صادق شب دیجور و دیرپای ستم و جهل و خرافه را شکافت، همو که تندیس شد از نور و سر سینه اندیشه و شرف زمان ما نشست. او که خنجر تاریکی ستیز تعهد بود - بر آهیخته از حمایل خود آگاهی، خدا آگاهی و جهان آگاهی - که اسطوره‌های باطل بنیان مذهب ساخته زر و زور و تزویر را گریبان درید و در این نبرد ستم سوز انسان‌ساز آن چنان پایمردی کرد که تا دنیا، دنیاست و کلمه، کلمه؛ شریعتی شریعتی است و نامش بر چکاد هر آن چه در پیوند با انسان و تفکر و تعهد است خواهد درخشید. درود پاک یزدان به روان تابناک آفتاب و شش باد.

و چه می توان گفت از او که: «یک بال فریاد بود و یک بال آتش» ، او که: «ابر گلوی» اسلام بود و بر کویر تف زده و اندیشه سوز و مذهب ستیز زمانه بارید. همو که چون به سخن می آمد آن گنگ خواب دیده، درونت را می دیدی که لب به سخن گشوده بود. همان موسی دل عیسی اندیشه‌ای که سطوتش در نبرد با باطل



جنگلهای طمع، کویرهای هول و وحشت و دیو  
لاخ‌های ترس و ضعف، مردانه و رستم‌گونه بی‌بیم و  
بی‌فتور و چه سرفراز و چه کشیده قامت گذر کرد و  
مفاک دنیای ما هرگز نتوانست «این زندانی بزرگ  
خاک»<sup>۷</sup> را برای لحظه‌ای بفریبد و در عزم استوارش در  
«خوردن نان دنیا و کار برای دین»<sup>۸</sup> برای لمحهای نیز  
تزلزل افکند.

شریعتی که «آن چه بر جان جامعه ریخت سؤال  
بود و کلام»<sup>۹</sup> روحی بود مبعوث از فرهنگ غنی اسلامی  
- ملی این سرزمین کهنسال و از تبار خونین مردان علم  
و عمل و کمال. او سؤال بزرگ انسانیت قرن ما بود از  
«جال یک چشم»<sup>۱۰</sup>، مادیت پست امروزین جهان که  
سودش همه در جدا کردن انسان از ارزشهاست. او آمد  
تا سر سودایی انسان سوداگر امروز را از بند سود رها  
کند و چشم تنگ دنیایش را بر ارزش بگشاید تا از  
جهان و مواهبش نه برای «پرور شدن» که برای رشد  
بهره گیرد. و او برخاست تا ما خفتگان را بر شورد و در  
جهان پر آشوب، پرفریب و اندیشه‌سوز معاصر به  
سلاح یک تفسیر معنوی عمیق، زیبا، لطیف، انسانی و  
استوار از زندگی مجهزمان کند تا غولان راهزن به  
سخره‌مان نگیرند، تا انسان بمانیم، تا از ره نمانیم.

و بگذار معاندان و کج‌اندیشان هر چه می‌خواهند  
بگویند؛ «بزرگترین خدماتش را نادیده بگیرند و  
کوچکترین اشتباهاتش را نبخشند»<sup>۱۱</sup>، چه باک؟ این  
عقاب نیز پر کوهساران کویری عشق و تفکر برتر از آن  
پریده است که پای کوتاه اندیشه‌های پست را یارای  
رسیدن به بلندای ناپیدا قلّه تفکر او باشد. و راستی،

مگر می‌شد که این شایعه راستین علی، سرنوشت  
علی‌وار نداشته باشد؟

به هر حال هر که را با دل و اندیشه و تعهد پیوند  
است با شریعتی انس است و ارادت و این کتاب دلیلی  
بر این مدعا. و شاید بعضی از اشعار آمده در این برگ  
سبز تحفه درویشان شعر و قلم به روح شاهد معلم  
نهید انقلاب - که هنرش همه آموختن هنر اندیشیدن  
بود به نسل گمگشته‌ای که همه ابزارها بکارند تا  
نیاندیشند - خالی از برخی جوانیها و خام‌دستی‌ها  
نباشد. اما همه گفته‌های آمده، چه از استادان و چه از  
جوانان، در یک ویژگی مشترکند: همه از دل  
برخاسته‌اند و بوی عشق می‌دهند و به رغم بعضی  
کاستی‌ها لاجرم بر دل می‌نشینند.

جاودانه باد نام بلند فرزانه مرد فرزانه زمانه ما،  
معلم عشق و تعهد و انقلاب، شریعتی  
مجید نکودست

- ۱- تورات: سفر آفرینش
- ۲- وام گرفته از دکتر شهبی کدکئی
- ۳- وام گرفته از طاهره صفارزاده
- ۴- وام گرفته از م. آرزوم
- ۵- وام گرفته از معلم شهید
- ۶- وام گرفته از علی معلم
- ۷- وام گرفته از معلم شهید
- ۸- تعبیری از معلم شهید
- ۹- وام گرفته از دکتر حاج سید جوادی
- ۱۰- تعبیری از معلم شهید
- ۱۱- شفقیه‌ای از خود او

بقیه از صفحه ۱۰۰

شخصیتهای برجسته تاریخ انقلاب ما را بدوش  
نمی‌کشید.

مع‌الوصف پیش از این مجال پرگوئی نیست و  
آرزو می‌کنیم تا نسل جوان با استمداد از تفکر والای  
آن اندیشمند مظلوم راه صحیح خود را بیابد و بر آن  
مبنا حرکت کند خصوصاً که تمام امید دکتر به این نسل  
بود که: «ای نسل اسیر وطن، تو میدانی و همه میدانند  
که زندگی از تحمل لبخندی بر لبان من، از آوردن برق  
میدی در نگاه من، از برانگیختن موج شعفی در دل من  
عاجز است. من تو را دوست دارم، همه زندگیم و همه  
روزها و شبهای زندگیم به این دوستی شهادت میدهند،  
خوشبختی تو عشق من است، آینده تو تنها آرزوی من  
است»<sup>(۵)</sup>.

بدان امید که نسل جوان امروز پیام او را دریابد تا

از دام هوس زای اقتدار کاذب زرق و برق دار منجلا ب  
غرب در امان بماند.

مبارک باد جانا این همه بیداد و رسوائی  
چنین آشفتگی حالی در این میدان شیدائی،  
«شنیدم آنچه شد با تو و دیدم آنچه بود با تو»  
از این روگشته‌ام خاموش و در امیال تو ساعی،  
«روحش شاد و راهش مستدام باد»  
والسلام علی من اتبع الهدی

منابع:

- ۱ - مینی کرمانشاهی (معاصر)
- ۲ - مجموعه آثار (۱) (با مخاطب‌های آشنا)
- ۳ - مجموعه آثار
- ۴ - به مورد (۳) مراجعه شود
- ۵ - مجموع آثار ۳۳ (گفتگوهای تنهایی)



۱۶ فصل را گذراندم بی تو و  
 اما تو هم چنان تنهائی، و در این  
 تنهائی کویر و کویر تنها و بعد از  
 اینهمه سال چه زیبا تاب می آوری  
 و چه محکم و استواری و چه با  
 ابهت است این صبر تو بر شدائد  
 زمان خویش، آری تنهائی و در  
 طوفان حوادث روزگار و در این  
 میانه زندگی یگانه دوست اینک  
 پرستوهای بی بهار تو و  
 قاصدکهای آوازه در باد، تو اند که  
 در کویرت بی سایبان به انتظار  
 نشسته اند، آری تنها همسایگان و  
 هم نشینان همیشگی ات.  
 اینسانند: کویر... آسمان...  
 سکوت...

کویر! افق در افق! سراب در  
 سراب! غمگین و دلشکسته،  
 بی تاب و عقده دار...

و شب هنگام سوسوی  
 ستارگان، مهتاب و یا تاریکی  
 مطلق... بقیه همه سکوت است و  
 سکوت و چه زرف و سنگین است  
 این سکوت مدفون شده در زیر  
 شنهای روان.

باری باشی یا نباشی، زنگه ای  
 در قلب پویندگان طریق عشق و  
 حقیقت و همیشه و در همه حال  
 سخنان لوزه بر اندام جرثومگان  
 همیشگی تاریخ می افکند و برآستی  
 تو کیستی! تو چیستی؟

آیا تو قلم توانای مغزی  
 متفکری و یا اندیشه وحشت زده  
 شتمیده ای که سنگینی ظلم بر  
 دوشش افکنده شده؟ معلم جاودانه  
 تاریخی؟ می نگری یا می سازی؟  
 در آن قسراخسای وحشت و  
 اضطراب و فساد و در میان آن  
 تلاطم ناگسیخته که دست خشم  
 طبیعت از استین رنج انسانی برون  
 می آمد و تازیانه های ویرانگرانه اش  
 را به تبعیت از قایلیان تاریخ بر  
 پیکره های بیانی می زد که رنج انسان  
 بودن و انسان گشتن را بر خویش

رحیم وحدت

## ۱۶ فصل بی تو

هموار نموده بودند. در آن هنگام تو به نظاره نشستی! که پرچم بدست راهت‌مای جویندگان حق و عدالت گشتی و «خویش» با دنیایی از آزادی و وارستگی به پیش ناخستی تا بتازی بر رهبران زر و زور و تزویر و بزرگ صفتانی که در لباس میش پرچمداران این سه آئین ویرانگرند و ما کیستیم؟ ما نیز وارثان اجدادمان هستیم، وارث میراثی بزرگ و تو او این را خوب می‌دانستی. ما وارث خون حسینیم و حسین نیز وارث همه چیز بود. وارث آدم، برگزیده خدا، وارث عیسی، روح خدا، وارث محمد، محبوب خدا و بن‌الآخره وارث تمامی انقلاب‌های تاریخ انسان. و ما نیز همواره وارث پیامبران و عدالتخواهانیم، وارث حسینی که جرقه‌ای است تا بناگ بر آسمان امامت و ولایت و همچون تندبسی از تنهایی، ایمان، ایثار و آزادی طلایه‌دار عشق است و عدالت و «شهادت را بعنوان هدف برمی‌گزیند».

و ما وارث زینبیم تا بتازیم بر سردمداران نادانی که با تکیه بر اریکه حماقت خویش حکومت می‌کنند و ویران می‌کنند و به نفع خویش می‌سازند روشنفکرانی را که دیگر نه تنها وارث حسین که حتی وارث انسانیت و هویت از دست رفته خویش نیز نباشند بلکه متحیر و مستأصل جوانان عروسک خیمه‌شب‌بازی در دست گرداندگان اصلی این تراژدی هراس‌انگیزند و وحشتناک، و با چلانیدن این تفاله‌های به جا مانده شخصیتی مسخ شده را می‌سازند تا با تقلید کورکورانه و جاهلانه از اربابان خویش مانع از تحقق آرمانهای والای ایمان و توحید راستین شوند. آری شریعتی کجاست تا کساحها و اهرامهای

سربه‌فلک کشیده را ببیند که هنوز نیز می‌توان صدای هیاهو و فریادهای بی‌دریغ بردگان را از پس پرده‌های ضخیم تاریخ که در خویش ظنین جانگداز از این به زنجیرشدگان را خفه می‌کند شنید و شنید که چه ملت‌مانه فریاد می‌کنند شاید که جبر تاریخ برای لحظه‌ای فرو ماند و اصالتشان را بازگرداند و اما برادرم بدان که همیشه همچنین خواهد بود و همیشه فرعون‌بانی خواهند بود که این اهرامهای سه‌گانه که هیچ هزارگانه را برپا سازند و در پای خویش مدفون کنند حق و حقوق ستمدیدگان را و خودنیز همانند دیگران سر بر بالین خاک می‌نهند تا ابد با کوله‌باری از ظلم و ستم و تاریخ نیز گواهی بزرگ است بر این مقوله و اما تنها می‌نگرد و شاید که در تدارک پی‌ریزی انقلابیست بزرگ بر عرصه گیتی به دست پرچمدار بزرگ بشریت، در فکر پروردن هسپلیانی که به گور بسیارند قابیلیان تاریخ را و اما ... تاریخ همیشه گواه است! گواهی خاموش و سنگین و پرمصلاحت و انتقامجوی کینه دشمنان دهر و اما برادرم آگاه باش که ما نیز پیرو آئین و مذهبی خواهیم بود که تو پرچمدار آن در عصر خفقان و ظلمت بودی و تا ابد نیز خواهی درخشید گرچه تو دیگر در بین ما نیستی اما روح همچنان باقیست تا در میان آثار بتازد بر استعمارگران و استعمارگران و استثمارگرانی که جوامع را سوی دره‌های مخوف تفاوت و بیدادگری سوق می‌دهند و برآستی که اینان «کمثل الحمارند».

و اما معلم شهیدم و ای اسطوره ایمان و استقامت ما نیز از این پس دنباله‌رو بزرگانی خواهیم بود که برآستی پیام‌آوران عشق و عقلمند و

هدفشان تنها نیل به آزادی، این مناره زیبای معبد انسانیت و بر آنان همواره میرهن است که رسیدن به کمال تنها در سایه این جمله تحقق می‌یابد که «زندگی برای دیگران نوعی برای خود زندگی کردن است و این والاترین نوع زندگی است».

یادش گرامی و روحش شاد باد

من در سن و سالی نیستم که با واقعیت‌های زندگی و زمان او آشنایی کامل داشته باشم و کردار و رفتار و گفتار او را با دیدی تیزبین دیده باشم و یا روش زندگی او را با سامه‌های او و شعارها و سخنانش تطبیق دهم و راستین یا دروغین بودن آنها را در عمل بنگرم پس از انقلاب اسلامی نیز نبوده است تا دریابم که در برابر سیل آفتها کدام جوهره‌اش پیروز خواهد شد و «چه اندازه» و «چگونه» و «چقدر» خواهد بود؟

## سؤالم را

## نمی‌خواهید پاسخ گفت

ه-م (بیمارش)

اما جاندار بودن واژگان و سرشار بودن آنها را از معنی در کتابهایش می‌بینم پاکی و پارسایی و عشق از صدایش بگوش می‌رسد و در «دردمند» بودنش شکی باقی نمی‌گذارد و ایستادگی او را در برابر بمباران مذهب و ایمان نشان می‌دهد. پیداست که به سبب «دغدغه داشتن برای نان دیگران، دغدغه نان را در خودش کشته»<sup>۱</sup> و چون زندگی در پیش چشمش از جان افتاده است خود را در پای عاشق قربانی کرده است.<sup>(۱)</sup>



ناگفته پیداست که هیچکدام از اینها در روزگار بدگمانی‌ها مدارک و معیار بزرگ بودن نیست در روزگاری که خیل عظیم انسانها بدنبال خوشبختی و آسودگی و بی‌دردی می‌دوند و البته که نمی‌رسند بزرگ داشتن کسی که می‌گوید «... من هرگز دعا نمی‌کرده‌ام که خدا برایم خوشبختی و آسودگی و بی‌دردی آورد. هرگز. بی‌درد یک جماد است، گیاه است. انسان، فهم، احساس، چگونه می‌تواند باشد و رنج نکشد، باشد و دردمند نباشد؟ من بجای بی‌دردی و بی‌رنجی همیشه آرزو می‌کرده‌ام که خدا مرا به دردها و غصه‌ها و گرفتاریهای پست و متوسط روزمره مبتلا نکند. بکند اما روحم، دلم، احساسم را در سطحی که این دست‌اندازه‌های پست را حس می‌کند پایین نیاورد...»<sup>(۲)</sup> چندان معقول به نظر نمی‌رسد!

سنت «پرسش و پاسخ» سالهاست که از مدارس ما رخت بر بسته است بویژه از زمانی که سئوالات، چهارجوابی شده است و نیازی به استدلال - آنچنان که باید و شاید - نیست و زندگی! کردن با تناقض‌ها و نیاشفتن از تضاد گفتار و کردار، نیازمند بودن به «اندیشیدن» را بسیار اندک نموده است اما: هنوز با همه دردم امید درمان است

که آخری بود آخر شبان یلدا را هر سال که سالگرد دکتر فرا می‌رسد پرسشهای بسیار به ذهن انسان - بویژه از نوع کنجکاوش - هجوم می‌آورند که در اثر بارشهای سالانه به پرسشهای بنیادین تبدیل شده‌اند و پاسخهای راستین می‌طلبند. با یک ذره امید بعضی از آنها را می‌نویسم شاید: سردی از «خویش» برون آید و کاری بکند.

وقتی او را می‌بینی که با چه ایمانی و خلوصی از پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) سخن می‌گوید و چگونه در برابر بمباران دین و مذهب می‌ایستد و میان همه انسانهای دردمند و خداپرست و عدالتخواه و... تخم یگانگی می‌افشاند و چگونه پیوندی سرشتین در میان بزرگان ما از آدم (ع) تا حسین (ع) وارث آدم و از حسین (ع) تا امروز پدیدار می‌سازد و هر کس را که پیوستی با آنان دارد بزرگ و ارجمند می‌شمارد و چه ارجشناسانه از فرزانشان ما، مدرس هوشیار<sup>(۳)</sup>، آیه... آقا میرزا حسن شیرازی<sup>(۴)</sup>، علامه طباطبائی<sup>(۵)</sup>، آیه... بروجردی<sup>(۶)</sup> و حاج شیخ عبدالکریم و... و حتی از آیت... خامنه‌ای<sup>(۷)</sup> نام می‌برد و چه و چه‌های دیگر که من توانایی گفتن و نوشتن آنها را ندارم زیرا نه نویسنده‌ام و اهل قلم، نه ادیب و شاعر و اهل علم... بنی بشری هستم که گاهی می‌اندیشم.

همچنان حیرت‌زده می‌مانی که چرا کتابهایش را از کتابخانه‌های مدارس و... پاکسازی می‌کنند؟ چرا در سالگرد او فقط این جمله بگوشت می‌رسد که «دکتر اشکالاتی داشته است!» و هیچکس آماده نیست این اشکالات را در کتابی یا کتابهایی و یا بحث آزادی! مطرح کند و این نسل شتابزده و نابسامان را راهنمایی کند و نجات بخشد. آیا اشکالاتی دارد که گفتنی نیست!! نمی‌گویم که او به اندازه کسانی که برایشان کنگره و سمینار و... بر پا می‌کنند در فرهنگ این زمین تأثیر داشته است و یا از آن بدتر در انقلاب اسلامی سهمی! داشته است. نغ. هرگز! اما به عنوان کسی که بیش از سی جلد کتاب نوشته است و در هر جلد با تصفیه عناصر فرهنگی جامعه‌اش دهها و صدها پرسش در سرزمین جواب آلوده پراکنده است و برای تاریخش، ملتش و... ایمان‌هایی سرسبز رویانده است



و... هیچ قابل طرح و بررسی نیست یا بزرگ مردا که پدرش نبود!

نمی‌دانم حکمت این برخوردها چیست؟ و با تمام وجود می‌خواهم و بی‌گمان همچو من و ماهاسم می‌خواهند بدانند که چی شده است؟ چه اتفاقی افتاده است؟ او چه هیزم تری به ما فروخته است؟؟ می‌خواهیم بدانیم و دانستن همیشه عیب بوده است. ما هیچ چیزی نمی‌دانیم و روا هم نیست بدانیم فقط می‌دانیم که «در ید بیضا هم انگشتان همه یک‌دست نیست!»

می‌دانیم که زمان پاکان را تیرنه خواهد کرد و نیستان رفتند و هستان می‌رسند. با پس و پیش کرفتن قافیه‌ها کسی نابغه دوران نمی‌شود!

از آنها که بگذریم نوبت مجلات ادبی و فرهنگی مثلاً مستقل و آزاد است که با همه سرسازش دارند و در پنهان و نهان گردو می‌شکنند جز با «او».

او که بقول استاد فرزانه دکتر شفیعی کدکنی: اول کسی (بود) که آمد در مشهد «چاووشی» را از بر با فصاحت تمام خواند و در مورد شعر نو و ویژگیهایش صحبت کرد و اصولاً این موضوع را به محیط دانشگاهی کشاند و آن را موضوع رساله و بحث قرار داد.<sup>(۸)</sup>

او که دربارهٔ نیما می‌گوید: «... نیمای خودمان را نگاه کنید، سی سال تخته نشان ساکت و صبور تیراندازی همه بچه‌ها و بزرگها شده بود. سوزاندن سوزن هر دشنام و اتهامی. ولی قانون الهی حاکم بر جهان این است که کسانی که باید راه تازه‌ای را باز کنند - در هر رشته‌ای - یکی از خصوصیات‌شان این است که خداوند استعداد فحش خورهٔ قوی به آنها عطا می‌کند. و این مرد سی سال کارش این بود که از هر کس و ناکس فحش می‌خورد. و هر کس می‌خواست خودی در مجلسی بنمایاند و بگوید من هم اینجا نشسته‌ام. متوجه من هم باشید یک فحش به نیما می‌داد فحش دادن به او مُد شده بود و علامت این بود که آقای فحاش جزء اساتید و فضلا و قدما است!»<sup>(۹)</sup> کم‌کم کار بجائی رسید که اکنون همان اساتید افتخار می‌کنند که: «شبی بود که ما در مجلسی وارد شدیم با مرحوم نیما، آنجا نشستیم و... چرا؟ برای اینکه شخصیت وی دیگر به ثبت رسیده، خودش را به دانشگاه تحمیل کرده و مکتب او رسمی شده و گروهی که در فحش دادن به او تفاخر می‌کردند حالا در ادعای تماس و شناخت او، تفاخر می‌کنند معلوم می‌شود که دیگر، شخصیت او و